

بسم الله الرحمن الرحيم

نابینا در دنیا، کور در آخرت

کتاب تحف العقول که از کتب معتبر حدیثی ماست، نامه‌ای را از امام عسکری علیه السلام نقل می‌کند که در جواب نامه‌ی اسحاق بن اسماعیل نیشابوری که از خواص اصحاب امام علیه السلام بوده مرقوم فرموده‌اند. البته آن نامه مفصل است، ولی به تناسب موضوع چند جمله‌ای بیان می‌شود. ضمن نامه آمده است:

(فَاعْلَمْ يَقِينًا يَا إِسْحَاقَ أَنََّّهُ مَنْ خَرَجَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا أَعْمَى فَهُوَ فِي
الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا)^۱

این مطلب را به طور یقین بدان ای اسحاق، کسی که از این دنیا نابینا
بیرون برود، در عالم آخرت نابینا و گم کرده راه محسور خواهد شد.

این مطلب بسیار شایان تأمل و دقت است که ما باید درباره‌ی آن بیندیشیم.
نابینایی در عالم قیامت، در واقع محرومیت ابدی است. اگر فرضاً کسی در این دنیا از
مادر، کور مادرزاد متولد بشود، طبیعی است که چه محرومیت‌هایی خواهد داشت و
حال آن که زندگی زودگذری است و منتها ۵۰ یا ۷۰ سال اشکال و ألوان را نمی‌بیند و
از دیدن رنگ‌ها و شکل‌های اشیاء محروم می‌ماند و در عین حال، این محرومیت
برای او ناگوار است. حال، شما حساب کنید اگر آدمی در سرای ابدی عالم آخرت
برای همیشه از تمام لذات و خوشی‌ها محروم گردد چه وضع و حالی خواهد داشت؟

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۴۸۴.

آخر، ما کافر نیستیم، ایمان به حیات ابدی و زندگی جاودانی پس از مرگ داریم. اگر خدای ناخواسته ما کور از مادر دنیا متولد شده از دیدار جمال خدا محروم گردیم، چه وضع و حالی خواهیم داشت؟ ما را برای نیل به جمال، آفریده و عشق به جمال را در نهاد ما قرار داده‌اند و لذا اگر در این دنیا اندک جمالی در موجودی ببینیم، به او دل می‌بندیم. این نشان می‌دهد که فطرتِ انسان، جمال پسند و جمال پرست است. می‌خواهد به جمال برسد اما اینها که در دنیا هستند دارای جمالی نیستند در واقع زشت‌های زیانما هستند! در عین حال چون پرتوی از جمال، روی صفحه‌ی خاک افتاده، این چنین ما را از خود بی‌خود می‌کند.

آری، ما را برای دیدار آن جمالی آفریده‌اند که کُلُّ الْجَمال است که خودش فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۱

ای انسان! این را مسلم بدان که تو بار سفر بسته‌ای و بارنج مستمرّ رو به سوی پروردگارت می‌روی و سرانجام او را دیدار می‌کنی! تقوای خدا را رعایت کنید و مطمئن باشید که به لقاء و دیدار او خواهید رسید. روزی بیاید که:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾^۲

چهره‌هایی آن روز شاداب و خرمند، چون نظاره‌گر پروردگارشان می‌باشند.

جمال او را مشاهده می‌کنند و غرق در شادابی و نشاطند.

۱- سوره‌ی انشقاق، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ...﴾^۱

به طور مسلم، محروم و زیانکارند آنان که لقای خدا را تکذیب کرده و
آن را دروغ می‌پندارند...

از این رو امام عسکری علیه السلام به منظور هشدار دادن و بیدار کردن ما - به خواب
غفلت فرورفتگان - می‌فرماید: این را یقیناً بدانید که کوران در این دنیا، کوران در آن
سرا خواهند بود.

مقصود از کوری، کوری دل است

آنگاه امام علیه السلام می‌فرماید منظورم از کوری، نابینایی چشم سر نیست بلکه:
(يَا إِسْحَاقُ لَيْسَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي
الصُّدُورِ)؛

چه بسا چشم سر کور نیست، ولی چشم دل کور می‌شود و آن جمالی را که باید
بیند نمی‌بیند و آنگاه می‌گوید:

﴿...رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾^۲ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ
آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى؛

خدایا! من که در دنیا چشم داشتم، چرا اینجا کور محسورم کرده‌ای؟
جواب می‌شود: آیات ما به سراغت آمد تو آنها را به طاقِ نسیان نهاده،
اعتنایی به آنها ننمودی و حال امروز هم تو به طاقِ نسیان نهاده می‌شوی
[و مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیری].

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۳۱.

۲- سوره‌ی طه، آیات ۱۲۵ و ۱۲۶.

سپس امام علیه السلام فرمود آیات خدا در دنیا که به فراموشی سپرده شده فراوان است، اما بزرگترین آنها "آیت امامت و ولایت" است.

(وَ أَىُّ آيَةٍ أَكْبَرُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَمِينِهِ فِي بِلَادِهِ وَ شَهِيدِهِ عَلَى عِبَادِهِ)؛^۱

و کدام آیت و نشانه‌ای بزرگ‌تر از حجت خدا بر خلق او و امین او در شهرهای او و شاهد او بر بندگان او است.

امام و حجت خدا کسی است که خدا او را در دنیا شاهد اعمال بندگان قرار داده است که در دنیا اعمال همه‌ی آدمیان را شهود کند و در قیامت، شهادت به وقوع آنها بدهد. هم اکنون امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این مجلس را مشاهده می‌کند و گفتار ما را می‌شنود و از افکار و نیات ما آگاه است، و گرنه چگونه می‌تواند در قیامت شهادت به وقوع اعمال و نیات ما بدهد. بنابراین پناه به خدا می‌بریم از این که روز قیامت کور و نابینا وارد محشر بشویم. آنگاه بگویند شما در دنیا نسبت به اعظم آیات من امام حجة بن الحسن علیه السلام بی‌اعتنایی کردید و امروز هم باید از جانب ما مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته و محروم از دیدار ما باشید. چون فرموده‌اند:

(إِنَّ الْمَعْرِفَةَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بَذْرُ الْمُشَاهَدَةِ فِي الْآخِرَةِ)؛^۲

معرفت و شناخت [امام] در دنیا، بذر لقاء و مشاهده‌ی جمال خدا در آخرت است.

در آخرت، جمال خدا در جمال امام معصوم علیه السلام تجلی می‌کند و لذا اگر در دنیا توانستید شناخت و معرفت امام را به دست آورید، در آخرت خواهید توانست

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۸۵.

۲- علم الیقین فیض، صفحه‌ی ۲۳۰.

جمال امام را که مجلای جمال خداست مشاهده نمایید و به لقای خدا که هدف از خلقت انسان است نائل گردید.

راه شناخت امام معصوم علیه السلام

حال آیا معرفت و شناخت امام علیه السلام به چه معناست و راه به دست آوردن آن کدام است. ما همه مدّعی هستیم که امام را می‌شناسیم و معرفت به وجود اقدسش داریم. برای توضیح مطلب، به این مثال که عرض می‌کنم عنایت بفرمایید:

اگر کسی به بیماری صعب‌العلاج قلبی مبتلا شده است و به او بگویند تنها راه درمان تو این است که فلان طبیب متخصص در جراحی قلب را که مورد تأیید همه‌ی پزشکان است بشناسی آن بیمار هم در مقام تحقیق برآمد و آن طبیب را به این کیفیت شناخت که اسمش این و اسم پدر و مادرش این است و در چه سنّی هست و در فلان مرکز علمی معروف درس خوانده و گواهی‌نامه‌ی فارغ‌التحصیلی از آنجا گرفته و فعلاً در فنّ جراحی قلب، تخصص کامل دارد و بیمارهای قلبی زیادی را هم معالجه کرده است، حال آیا شناختن آن طبیب به همین مقدار کافی در بهبود یافتن آن بیمار هست؟ به طور مسلّم خیر، زیرا این مقدار از شناخت طبیب، مقدّمه است برای رجوع به او و تحت معاینه‌ی او قرار گرفتن و از او نسخه گرفتن و به آن نسخه عمل کردن و داروها را طبق دستور او تناول نمودن و سرانجام بهبود یافتن.

پس طبیب‌شناسی سه مرحله دارد:

مرحله‌ی اوّل: تحقیق و اطمینان پیدا کردن به تخصص او در عمل جراحی قلب.

مرحله‌ی دوّم: مراجعه‌ی به او و تحت معاینه‌ی او قرار گرفتن و از او نسخه گرفتن.

مرحله‌ی سوّم: التزام عملی به نسخه و دستورات او داشتن.

اینگونه طبیب‌شناسی است که زمینه برای شفا یافتن از بیماری خواهد بود،

وگرنه اکتفا به مقدمات کار بدون التزام عملی، اثری در بهبودی بیمار نخواهد داشت.

حال، معرفت و شناخت امام و حجت خدا که شفابخش بیماری‌های روحی ما و تضمین کننده‌ی حیات ابدی ما پس از مرگ است نیز به همین کیفیت است. یعنی کسی مثلاً امام امیرالمؤمنین علیه السلام را اینگونه بشناسد که اسمش علی نام پدرش ابیطالب، نام مادرش فاطمه بنت اسد، مولدش کعبه و مدفنش نجف است. شصت و سه سال عمر کرده و با شمشیر این ملجم به شهادت رسیده است و... اینگونه شناختن، که شناخت امام نیست زیرا مردم خارج از مذهب شیعی و حتی دشمنان آن حضرت نیز او را به همین کیفیت می‌شناسند و نویسندگان مسیحی در تاریخ زندگی و صفات فاضله‌ی آن بزرگوار کتاب‌ها نوشته‌اند. پس این نوع معرفت معرفتی نیست که سعادت بخش در عالم پس از مرگ باشد، بلکه معرفت و شناخت لازم این است که ابتدا امام را به عنوان حجت منصوب از جانب خدا و معصوم از هرگونه خطا بشناسد و سپس اصول و فروع دینش را از او بگیرد و آنگاه ملتزم به عمل، طبق دستوراتش باشد. این معرفتی است که آدمی را به سعادت جاودان در عالم پس از مرگ می‌رساند، وگرنه من، امام حسین علیه السلام را همین قدر بشناسم که در کربلا و روز عاشورا به شهادت رسیده است و من قربان اسمش می‌روم و خاک قبرش را می‌بوسم و در عزایش بر سر و سینه می‌زنم و اشک می‌ریزم و اطعام می‌کنم. آیا تنها همین است معنای معرفت امام حسین علیه السلام که تأمین کننده‌ی سعادت دنیا و آخرت است یا خیر، اینها همه مقدمه است برای تحقق بخشیدن به رکن معرفت که التزام عملی به دستورات آن امام بزرگوار است که خودش فلسفه‌ی قیام و شهادت خود را بیان فرموده که:

(أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَنْتَهِى عَنْهُ)؛^۱

آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل خودداری نمی گردد؟!

یعنی هدف من از قیام و شهادت، عمل به حق است و خودداری از باطل که ما مدعیان معرفتِ امام، اکثراً در همین مرحله‌ی التزام عملی به دستوراتشان لنگی داریم مانند همان بیماری که طبیب را به تخصص در طبابت شناخته و از او نسخه هم گرفته ولی در عمل به آن نسخه و خوردن دارو و پرهیز از غذاهای مضر، سهل‌انگاری می‌کند و در نتیجه میان بستر بیماری افتاده و می‌نالد و نسخه را کنار بسترش نهاده و گاه‌گاه آن را می‌خواند و می‌نالد.

دین بدون ولایت، نقیمت است

خدا هم فرموده است:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...)^۲

بگو [ای پیامبر!] شما اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی نمایید [و

التزام عملی به دستورات من داشته باشید] تا خدا هم شما را دوست بدارد

[و به سعادت ابدی نائلتان گرداند]...

امام عسکری علیه السلام در نامه‌اش فرموده است:

(فَأَيُّ يَتَاهُ بِكُمْ وَ أَيُّ تَذْهَبُونَ كَالْأَنْعَامِ عَلَى وُجُوهِكُمْ)؛

پس شما را بی خبر از عواقب کار، به کجا می‌برند و شما مانند چهارپایان

سر به پایین گرفته کجا می‌روید.

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۲۴۵.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۱.

(عَنِ الْحَقِّ تَصْدِيقُونَ وَ بِالْبَاطِلِ تُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ تَكْفُرُونَ)؛^۱

از حق اعراض کرده به باطل ایمان می آورید و به نعمت خدا کفر می ورزید.

این نکته شایان دقت است که در قرآن کریم از "دین" تعبیر به "نعمت" شده:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾؛^۲

امروز [روز نصب علی علیه السلام به ولایت] دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام نمودم...

آیه‌ی شریفه نشان می دهد که دین نعمت خداست و راستی نعمت "دین" منشأ تمام نعمت‌هاست، یعنی تمام ابزار و وسایل زندگی اگر در مسیر دین قرار گرفت نعمت است و اگر از مسیر دین خارج شد نعمت است. چشم بی دین نعمت است، زبان بی دین، گوش بی دین، ثروت بی دین و... همه بلا و نعمتند و مایه‌ی بدبختی و شقاوت انسانند. حال این نعمت دین نیز اگر افتاد به دامن ولایت علی علیه السلام نعمت بودنش باقی است و اگر از دامن ولایت کنار افتاد، خودش می شود نعمت و بلای آدم سوز و لذا خدا درباره‌ی قرآن می فرماید:

﴿وُنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛^۳

ما از قرآن آنچه نازل می کنیم شفا و رحمت است برای مؤمنان و بر ظالمان جز تباهی چیزی نمی افزاید.

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۴۸۵.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

۳- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

یعنی این قرآن وقتی شفا و رحمت است که با بیان ولی معصوم منصوب از جانب خدا، همراه باشد و همین که از ولی خدا یعنی از علی و آل علی علیهم السلام جدا شد به دست معاویه‌ها و ابوحنیفه‌ها افتاد دیگر شفا و رحمت نخواهد بود بلکه سبب خسارت و تباهی خواهد شد! پس دین نعمت است به شرط این که به دامن ولایت بیفتد و لذا فرمود:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾؛

امروز [روز نصب علی علیه السلام به ولایت امت] دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد...

پس به حکم قرآن، علی ولی نعمت اصلی و اساسی و سرچشمه‌ی کل نعمت‌های الهی است. نعمت بودن عالم بسته به دین و نعمت بودن دین نیز بسته به علی علیه السلام است. پس نعمت اصلی و اساسی علی علیه السلام است.

کفران نعمت با حذف ولایت

حال بنگرید آن کسانی که علی علیه السلام را از مسند ولایت کنار زدند و غیر او را در جای او نشانند، تا چه حد کفران نعمت کرده‌اند. قرآن نیز می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا...﴾؛^۱

آیا ندیدی آن کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفر نمودند...

عجب تعبیر لطیفی است؛ نفرموده:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا شُكْرَ اللَّهِ كُفْرًا﴾؛

"کفر" عادتاً در مقابل "شکر" است و نفرموده: شکر را تبدیل به کفر کردند، بلکه

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۲۸.

فرمود نعمت را تبدیل به کفر کردند، یعنی خدا گفته بود نعمت من دین است و دین هم وقتی نعمت است که به دامن علی ولی بیفتد. پس کسانی که علی را کنار زدند و دیگری را جای او نشانند نعمت خدا را تبدیل به کفر کردند.

﴿...وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۖ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ﴾؛^۱

...قوم خود را به هلاکتگاه جهنم فرود آوردند و آنها را به قرارگاه بدی داخل کردند.

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ﴾؛^۲

و برای خدا شریک در طاعت قرار دادند [در صورتی که موظف بودند تنها خدا و رسول و علی را اطاعت کنند آنها دیگری را هم در کنار خدا مُطاع خود دانستند]. اینان منظورشان این بود که مردم را از صراط مستقیم حق منحرف کنند. [ای پیامبر به آنان] بگو فعلاً بهره بگیرید [از این زندگی زودگذر دنیا ولی بدانید] که پایان کارتان آتش است.

مصادق این آیه همان کسانی هستند که نعمت وجود علی را کنار زدند و کفر را به جای او نشانند و امت اسلامی را از صراط مستقیم حق منحرف ساختند و به راه جهنم و هلاک ابدی انداختند.

محبوب و منفورهای اهل ایمان

ولی ما بحمدالله بر صراط مستقیم حق ثابت مانده ایم و ان شاءالله مشمول این آیه شده ایم:

۱- سوره ی ابراهیم، آیات ۲۸ و ۲۹.

۲- همان، آیه ی ۳۰.

﴿...وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ

إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾؛^۱

...ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان مزین

گردانید و کفر و فسوق و عصیان را منفور شما ساخت. اینان همان راه

یافتگانند.

ایمانی که خدا آن را محبوب و مزین در دل‌های ما قرار داده علی

امیرالمؤمنین علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی احزاب وقتی علی علیه السلام مقابل

عمرو بن عبدود، قهرمان عرب ایستاد فرمود:

(بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ)؛^۲

تمام ایمان مقابل تمام کفر ایستاد.

حال قرآن هم می‌گوید:

﴿...وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ...﴾؛

شاکر باشید که خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را مزین در دل‌های

شما گردانیده است و الحال احساس می‌کنیم که علی و آل علی علیهم السلام محبوب دل‌های

ما هستند. از آن طرف:

﴿...وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ...﴾؛

این سه تا را هم که جای ایمان نشسته‌اند منفور شما قرار داده، یعنی در دل

احساس می‌کنید که نسبت به کفر و فسوق و عصیان، کراهت و نفرت دارید و از آنها

برائت و بیزاری می‌جوئید و این برای شما شرف است.

۱-سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۷.

۲-بحارالانوار، جلد ۳۹، صفحه‌ی ۱.

خدایا! ما را به حرمت امام عسکری علیه السلام مشمول این آیه قرار بده:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾

تنها این جمعیت هستند که رشد دارند و راه خیر و صلاح و سعادت را یافته و در آن به راه افتاده‌اند.

ادامه‌ی نامه‌ی امام عسکری علیه السلام به اسحاق نیشابوری

امام عسکری علیه السلام در ادامه‌ی نامه‌ی شریفشان به اسحاق نیشابوری مرقوم فرمودند:

(إِنَّ اللَّهَ بِمَنِّهِ وَ رَحْمَتِهِ لَمَّا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْفَرَائِضَ جَعَلَ لَكُمُ بَاباً تَسْتَفْتِحُونَ بِهِ أَبْوَابَ الْفَرَائِضِ وَ مِفْتَاحاً إِلَيَّ سَبِيلِهِ)؛

خداوند مَنّان پس از این که با مَنّت و رحمت خود شما را موظف به انجام فرایض نمود.... دری برای شما قرار داد که از طریق آن در، درهای فرایض احکام را به روی خودتان باز کنید و کلیدی را برای گشودن راه به سوی خدا در دست داشته باشید.

(لَوْ لَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ أَهْلِهِ وَ الْأَوْصِيَاءُ مِنْ وَلَدِهِ لَكُنْتُمْ حَيَارَى كَالْبَهَائِمِ لَا تَعْرِفُونَ قَوْضاً مِنَ الْفَرَائِضِ)؛

اگر نبود محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ أَهْلِهِ و اوصیاء از فرزندان او، شما مانند بهایم و حیوانات حیران و سرگردان بودید و هیچ حکمی از احکام خدا را نمی شناختید.

(وَ هَلْ تُدْخِلُ مَدِينَتَهُ إِلَّا مِنْ بَابِهَا)؛

آیا می شود داخل شهری شد جز از در آن شهر؟!

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ أَهْلِهِ فرموده است:

(أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَيَّ بَابُهَا)؛

من، شهر علمم و علی باب و در آن شهر است.

تنها از راه اتباع علی علیه السلام می شود داخل شهر نبوت و رسالت شد.

بعد از جملاتی چند مرقوم فرمودند:

(وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تَفْرُطُوا فِي جَنْبِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ)؛

بر حذر باشید از این که نسبت به [فرامین] خدا سهل انگار و مسامحه کار

باشید و سرانجام از خاسران و زیان کاران به شمار آیید.

(فَبُعْدًا وَ سُحْقًا لِمَنْ رَغِبَ عَنِ طَاعَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يَقْبَلْ مَوَاعِظَ

أُولَئِكَ)؛

دوری از رحمت خدا و تباهی از آن کسی باشد که از طاعت خدا اعراض

کرده و مواعظ اولیای خدا را نپذیرفته است.

(وَلَوْ فَهِمَتِ الصُّمُّ الصُّلَابُ بَعْضُ مَا هُوَ فِي هَذَا الْكِتَابِ لَتَصَدَّعَتْ

قَلَقًا وَ خَوْفًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ رُجُوعًا إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ)؛^۱

اگر این تخته سنگ های سفت و سخت کوهستان ها، پاره ای از نامه ای من

را می فهمیدند، از شدت ترس و اضطراب از خشیت خدا و بازگشت به

طاعت خدا، متلاشی می شدند.

چنان که قرآن نیز می فرماید:

﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ

اللَّهِ...﴾^۲؛

ما اگر این قرآن را به کوه نازل می کردیم می دیدی آن را که از خشیت

خدا متلاشی شده است...

۱- تحف العقول، صفحه ۴۸۶.

۲- سوره ی حشر، آیه ۲۱.

پس چرا دل‌های آدمیان از خشیت خدا تکان نمی‌خورند و خاشع نمی‌شوند.
 ﴿...اعْمَلُوا فَمَا يَسِيرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَاسْتَزِدُّوا
 إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱
 ...حال، آنچه می‌خواهید انجام بدهید که خدا و رسول او و مؤمنان عمل
 شما را می‌بینند و سپس شما به سوی خداوند عالم از نهان و عیان باز گشت
 داده می‌شوید و او شما را از اعمالتان آگاه می‌سازد.

هدف از پرورش انسان، تخلّق به اخلاق الهی

در این که ما موجودی متحرّک هستیم و از مبدأیی حرکت کرده، رو به منتهایی
 می‌رویم تردیدی نیست. تحوّل و تبدّل در تمام شئون زندگی ما پیداست تا آنجا که
 فهمیده‌ایم، از عالم خاک و جماد حرکت کرده‌ایم، عالم نبات و حیوان را هم پشت سر
 نهاده‌ایم و الحال در عالم انسان جلو می‌رویم. لحظه به لحظه از حالی به حالی منتقل
 می‌شویم و عاقبت از شکم این دنیا بیرون می‌رویم این حقیقتی است مسلّم.
 از طرفی هم به حکم عقل می‌دانیم این کاروان عظیم خلقت که با این شکوه و
 عظمت حرکت کرده و با این تجهیزات محیرالعقول که دارد جلو می‌رود، حتماً یک
 هدف بسیار عالی و درخشان و یک مقصد بسیار وسیع و دامنه‌دار در پیش دارد که
 باید بار خود را آنجا بیفکند و حیات خود را آنجا آغاز کند و همچنین به یقین
 می‌دانیم که ما را در این عالم سراسر حکمت، لغو و عبث حرکت نداده‌اند. این نهال
 وجود ما را در این باغستان هستی بی‌هدف نکاشته‌اند. خالق ما فرموده است:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^۱

آیا شما پنداشته‌اید که ما شما را بیهوده و عبث آفریده‌ایم و بازگشتی به سوی ما نخواهید داشت.

این همه که باغبان خلقت، دست نوازش بر سر ما می‌کشد، تر و خشکمان می‌کند، آفتاب نورافشان مانند چراغ فروزان بالای سر ما آویخته است، زمین پر نعمت زیر پای ما گسترده است، نسیم‌های جان‌پرور بر ما می‌وزاند، باران رحمت از دامن ابر بر ما می‌باراند، از شش جهت نعمت‌ها بر ما می‌ریزد و تمام کائنات را مستخر و خدمتگزار ما قرار داده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾^۲

این باغبان حکیم، از کاشتن و پروراندن درخت وجود ما هدفی دارد، می‌خواهد این درخت بارور انسان را به ثمر برساند. او را متخلق به اخلاق الهی بسازد، صفات خدایی از او در حد ظرفیت امکانی‌اش به ظهور برساند. این انسانِ خاکی ضعیفِ ناتوان را برساند به جایی که حیات بی‌پایان، علم بی‌پایان، قدرت بی‌پایان از او بجوشاند.

استعداد خلاقیّت در انسان

و راستی این نکته قابل دقت است که خدای انسان، انسان را به گونه‌ای آفریده و قوایی در وجودش قرار داده که اگر سیر خود را تحت نظام معین الهی به پایان برساند طوری می‌شود که خودش خلاق می‌شود، با اراده‌ی خودش، خورشید و ماه می‌آفریند، زنده می‌کند و می‌میراند، جنّت و رضوان ایجاد می‌کند و لذا انسان بهشتی

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۱۵.

۲- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۳.

وقتی به مقرّ خودش در آن سر رسید، فرشتگان به عنوان تبریک و تهنیت از جانب خدا بر او وارد می شوند و سلام خدا را به او می رسانند. چنان که قرآن می فرماید:

﴿...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ۖ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۱

...فرشتگان از هر دری بر بهشتیان وارد می شوند و می گویند: سلام بر شما به پاداش صبری که در دنیا کردید و اکنون چه پایان نیکویی به دست آورده اید.

آنگاه نامه ای به دستش می دهند که نوشته است:

(مِنَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ. أَمَّا بَعْدُ فَأَتَى أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ فَقَدْ جَعَلْتُكَ الْيَوْمَ تَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ)^۲

این نامه از خدایی است که زنده است و هرگز نمی میرد به سوی بنده ای که زنده شده و هرگز نخواهد مرد. اما بعد، من به هر چه بگویم باش، موجود می شود. تو را هم امروز چنین کرده ام که به هر چه بگویم باش موجود می شود.

این راهی است که برای رسیدن انسان به آن مقصد اعلا، پیش پای او نهاده اند. منتها پیمودن این راه را به اختیار خود انسان گذاشته اند، یعنی او را موجودی عاقل و مختار آفریده اند، دارای اراده و تصمیم و فکر و شعور، راه را هم نشان داده اند.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱

گفته‌اند این راه سعادت است اگر این را پیش‌گیری و بروی، به‌اعلیٰ علین سعادت می‌رسی و این هم راه شقاوت است، اگر این را پیش‌گیری و بروی، به‌پست‌ترین درکات شقاوت، سقوط می‌کنی. از آن طرف هم خالق حکیم روی حکمت و مصلحتی که خود می‌داند، شیطان، قهرمان‌اضلال و اغوا را با اعوان و انصارش سر راه انسان نشانده و به او هشدار داده است. در آیات سوره‌ی اعراف خوانده‌ایم که شیطان با قدرت خدادادی‌اش گفته است:

﴿...لَأَفْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ ثُمَّ لَا تَنبَهُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ...﴾^۲

...به‌طور حتم و یقین، سر راه آدمیان می‌نشینم و [از چهار طرف] به سراغشان می‌روم و اضلالشان می‌کنم و در عین حال، آن خداوند حکیم به انسان این قدرت را داده که می‌تواند با شیطان "این قهرمان میدان‌اضلال و اغوا" به مبارزه برخیزد و پنجه به پنجه‌ی او بیفکند و او را به زانو درآورد و لذا گذشته از انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام از صالحان از بندگان خدا فراوان بوده و هستند که به کشتی‌گیری با این پهلوان به میدان رفته و او را به زمین زده‌اند و در جرگه‌ی مجاهدان فی سبیل الله قرار گرفته‌اند.

توانایی انسان در مقابله با شیطان

آری، انسان این توانایی را دارد و باید از این توانایی استفاده کرده به مقابله‌ی با شیطان برخیزد. منتها او چون بسیار قوی است و دام و کمندهای فراوان به‌اشکال

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی اعراف، آیات ۱۶ و ۱۷.

مختلف سر راه انسان‌ها می‌گسترانند و آنها را به دام می‌افکنند و بدبختی‌ها به بار می‌آورد، از این رو اگر آدمیان تنها در این راه به سوی خدا حرکت کنند، اکثراً به دام‌های گوناگون شیطان مبتلا می‌شوند و از راه منحرف می‌گردند. درست مانند کسی که متاع گرانبهائی دارد و می‌خواهد آن را از بیابانی عبور دهد که دزدها و راهزنها در آن فراوانند. اگر تنها برود دزدزده و غارتزده می‌شود و لذا کسی را لازم دارد که همراه و محافظش باشد. خداوند رحیم کریم نیز برای مصونیت انسان از دزدزدگی در این راه پرخوف و خطر که شیطان و اعوان و انصارش به وجود آورده‌اند، در طول این راه و در کنار آن، حِصْنِ حَصِین و پناهگاهی مستحکم قرار داده و از انسان خواسته است که خود را به آن پناهگاه برساند و هیچگاه از آن چشم بردارد و دست از دامن او نکشد که به دام شیطان راهزن خواهد افتاد. این ندا را در عالم سر داده که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۱

ای باورداران خدا و روز جزا! از خدا پروا کنید و پیوسته با صادقان [معصوم] همراه باشید.

از آنها جدا نشوید که دزدزده می‌شوید.

﴿وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...﴾^۲

خود را ملازم با کسانی قرار بده که صبح و شام با پروردگارشان در ارتباطند و جز رضا و قرب او چیزی نمی‌طلبند.

حال، آن پناهگاه محکم و آن صادقان و مرتبطان با پروردگارشان علی‌الدوام،

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۹.

۲- سوره ی کهف، آیه ی ۲۸.

محمد و آل محمد علیهم السلام است. نگاه دارنده‌ی فطرت انسان و به ثمر رسانده‌ی درخت وجود آدمیان، محمد است و آل محمد علیهم السلام.

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

نفوذ شیطان از راه فلسفه و عرفان

بسیاری از بزرگان بشری از فلاسفه و عرفا، تخیل استقلالی در خود کردند و پیش خود پنداشتند آن نیرو در آنها پیدا شده که می‌توانند این راه را به تنهایی بپیمایند و به مقصد برسند. یکی به عقل خود بالیده و دیگری به کشف و شهود خود نازیده. ابوسعید ابوالخیر از مشایخ عرفان به بوعلی سینا رئیس فیلسوفان می‌نویسد:

آنچه تو می‌دانی من می‌بینم.

ارسطو معلّم اوّل می‌گوید این براهین عقلی، آدمی را به پشت‌بام گردون می‌رساند و بر همه چیز محیطش می‌گرداند. مُحیی الدّین ابن عربی به قول همفکرانش پدر عرفان به فخرالدّین رازی صاحب تفسیر کبیر می‌نویسد: ای رفیق شفیق، تا کی گرفتار علوم ظاهر باشی.

علم رسمی سربه‌سر قیل است و قال نه از آن کیفیتِی حاصل نه حال

بیا به سمت علوم باطن، بیا به عالم کشف و شهود تا آنچه نادیدنی است آن بینی.

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

از این ادّعاهای پر باد و بُروت زیاد دارند و در واقع مانند آن بچه‌ی دو ساله‌ای

که تازه راه می‌افتد و پایی به کوچه باز می‌کند و توانایی راه رفتن در خود می‌بیند، پیش خود خیال می‌کند دیگر مرد شده می‌تواند مانند پدر و پدربزرگش از خانه بیرون رفته چپ و راست برود و دوباره به خانه برگردد و روی این خیال از خانه بیرون می‌رود،

چند قدم که رفت، راه را گم می کند، کوچه و خانه را گم می کند، متحیر و سرگردان گاه چپ و گاه راست، در بن بست ها گیر می کند و عاقبت گرفتار اراذل و اوباش و زده ها می شود و نابود می گردد. بسیاری از بزرگان بشری نیز مبتلا به این گمگشتگی ها شده اند. اندکی که قدرت فکری و علمی و عرفانی در خود دیده اند و پای چوبین استدلالیان و اقامه ی برهان و کشف و شهود و عرفان را زیر بغل گرفته اند خیال کرده اند دیگر مرد راه شده اند و می توانند با همین پای چوبین فلسفه و عرفان، در همه جای عالم سیر کنند و به همه ی زوایا و خفایای عالم خلقت حتی به سرّ مگوهای خلاق جهان سر بکشند. روی این خیال خام به راه افتاده اند بدون این که از قیّم و سرپرست عالم انسان، ولیّ زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کمک بگیرند، رفته و راه را گم کرده و در بن بست ها گیر کرده اند و عاقبت گرفتار حبائل* و ریسمان های کُشنده ی شیطان، قهرمان اضلال* و اغواء* گشته و از درّه های مَحْوَف و وحشتناک حُلُول و اتّحاد و وحدت وجود سر بر آورده اند و نعره های سُبْحانی مَا أَعْظَمَ شَأْنِی لَیْسَ فِی جُبَّتِی إِلَّا اللَّهُ" سر داده اند!! آنجا که انبیاء و اولیاء علیهم السلام لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گفته اند این خود باختگان گم کرده راه احیاناً "أَنَا اللَّهُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا" به زبان جاری کرده اند این نشانگر این است که انسان، عاجز و ناتوان است و نمی تواند تنهایی به راه بیفتد و قدم در این وادی خطرناک بگذارد.

نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

از اینرو می توان گفت یکی از راه های نفوذ شیطان در دل انسان وارد شدن افراد

* حبائل: ریسمان ها.

* اضلال: گمراه کردن.

* اغواء: به بیراهه انداختن.

غیر مستعد نا آگاه از مبانی فن و استدلال و قاصر از درک رموز کشف و شهود در وادی فلسفه و عرفان و سرگرم گشتن با آراء و اقوال حیرت‌زای فلاسفه و عارفان است. گروهی خام فکر سطحی‌نگر چنین می‌پندارند که با خواندن کتاب‌هایی چند در رشته‌های مختلف علمی - مثلاً - و آموختن پاره‌ای از قواعد و اصطلاحات صاحب‌نظران در مسائل عقلی و عرفانی می‌توانند درباره‌ی مبدأ و منتهای جهان و حقیقت روح انسان و کیفیت پیدایش آن و شناخت راه سعادت و موجبات شقاوتش نظری بدهند و یا به تشریح و تخطئه و یا تصویب آراء صاحب‌نظران پردازند و سپس آن را به افکار نااهلان دیگر نیز منتقل سازند.

آری، این راه هم یکی از راه‌های بسیار خطرناک نفوذ شیطان در دل انسان است که تحت عنوان معرفت و شناخت حقایق دینی و تحصیل عقاید تحقیقی وارد حومه‌ی فکر انسان می‌شود و او را یک عمر در میان تراوشات مغزی انسان‌های غیر معصوم که هیچ‌گونه مصونیت از خطا و کجروی ندارند گیج و گم می‌سازد...

و آخر الامر آن بینوادر حالی که معتقدات ساده‌ی خود را از دست داده و از این راه پریپیچ و خم نیز به نتیجه‌ی آرام‌بخشی نرسیده است، با قلبی مُرتاب و جانی حیران از دنیا می‌رود و محروم از سعادت ابدی می‌گردد. چه بسا دیده‌ی می‌شوند مردمی که هنوز ضروریات اولیه‌ی زندگی‌شان در زمینه‌ی علم به ظواهر دین از واجبات و محرمات در امر عبادات و معاملات و آداب همسررداری و فرزندپروری و راه و رسم معاشرت با خویش و بیگانه و نظایر آن، مختل است و هنوز آن اندازه توانایی تسلط بر نفس خویش را نیافته‌اند که جلوی تاخت و تاز هوس‌های سرکش ذلت‌بار را در حومه‌ی وجود خود بگیرند و بر اثر اتباع هوئی، دچار انواع بیماری‌های جسمی و اخلاقی نگردند...

آری، همین مردم با همه‌ی این نقص و عیب‌های شرم‌آور و خفت‌بار دیده

می شوند که به جای پرداختن به اصلاح مفاسد ظاهر و باطنشان به فکر یادگیری فلسفه و عرفان افتاده و ایامی چند، پای گفتار فلان مُتَفَلِّسِف* می نشینند و احياناً نوشته‌هایی پراکنده از بافته‌های وهم و خیال فلان "مَدَّعی عرفان" ^۱ به خورد مغز خود می دهند.

و از این که با پاره‌ای از اصطلاحات پر باد و بُروت آشنا شده‌اند، دلخوش می شوند و به خود می بالند و هر جا که نشستند دم از فضل و کمال برتر می زنند.

آنگاه بدبختی دردناک این که از سویی خضوع اعتقادی را از دست داده و نسبت به عقاید ساده‌ی دینی خویش که در نظرشان عامیانه و قشری جلوه کرده است بی اعتنا می گردند، و از سوی دیگر بر اثر نداشتن استعداد لازم و لطافت روحی کامل به اصل مرادات و مقاصد قوم و اهل فن نمی رسند و در نتیجه یک سلسله اوهام و تخیلات واهی را به عنوان حقایق فلسفی یا لطایف عرفانی!! در جان می نشانند و سپس همانها را در پوشش ارشاد و هدایت افکار مردم به دیگران منتقل می سازند و سرانجام گناه اِضلال غیر را هم بر گناه ضلال* خویش می افزایند.

این جمله در یکی از تألیفات مرحوم فیض کاشانی (رض) آمده است:

(إِنَّ شَاهِقَ الْمَعْرِفَةِ أَشْمَخُ مِنْ أَنْ يَطِيرَ إِلَيْهِ كُلُّ طَائِرٍ وَ سُرَادِقُ
الْبَصِيرَةِ أَحَجَبُ مِنْ أَنْ يَحُومَ حَوْلَهُ كُلُّ سَائِرٍ)؛^۲

کوه بلند معرفت بسی بلندتر از آن است که هر پرنده‌ای بتواند به سوی
قله‌ی آن بال و پر بگشاید و سراپرده‌ی بصیرت مستورتر از آن است که

*مُتَفَلِّسِف: مدّعی فلسفه دانی.

۱- البته ما منکر آن نیستیم که در هر زمان، آحادی عارف به معارف حقّه و راسخ در مبانی فلسفه و آشنا به دقائق عرفان پیدا می شوند؛ اما بسیار اندکند و آنها غیر از این مدّعیان مغرورند.

*ضلال: گمراهی.

۲- رسالة الانصاف.

هر رهگذری بتواند در حول و حوش آن به گردش در آید.

شرح مجموعه‌ی گل مرغ سحر داند و بس

که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست



چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی

که جام جم نکند سود، وقت بی‌بصری



نکته‌ها چون تیغ پولاد است تیز چون نداری تو سپر واپس گریز

پیش این پولاد بی‌اسپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا

رعایت حدود در شناسایی حق

در نهج البلاغه‌ی شریف آمده است که مردی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد که خدا را به گونه‌ای برای او وصف نماید که گویی او را آشکار می‌بیند. امام علیه السلام از این درخواست غرورآمیز او (که فراتر از حدّش رفته و طمع در اکتناؤ ذات حق کرده است) خشمگین شد (و برای پیشگیری از پیدایش چنین وسوسه در افکار دیگران نیز) دستور داد مردم مجتمع شدند، آنگونه که مسجد بر انبوه جمعیت تنگ شد. آنگاه امام علیه السلام بالای منبر تشریف فرما شد و در حالی که رنگ چهره‌ی شریفش از شدّت خشم متغیّر شده بود، آغاز سخن نمود و پس از حمد و سپاس خدا و درود بر رسول معظم صلی الله علیه و آله و سلم و بیان شمه‌ای از صفات کمال حضرت حق - عزّ و علا- فرمود:

﴿فَانْظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ، فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ، فَأَنْتُمْ بِهِ

وَاسْتَضِيءَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي

الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ وَ لَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم وَ أَيْمَةِ الْهُدَى أَثَرُهُ،

فَكِلْ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ؛
 (وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ الشَّدِيدِ
 الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْعُيُوبِ الْأَقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ
 الْمَخْجُوبِ)؛
 (فَمَدَحَ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ
 سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّمُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا)؛
 (فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ وَلَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ
 فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ)؛^۱

هان ای سؤال کننده [که به فکر شناسایی ذات حق از طریق اندیشه و
 عقل خویش افتاده‌ای] بنگر، هر صفتی از صفات او که قرآن نشانت
 داده است، تبعیت کن [خدا را به همان صفت توصیف کن] و از نور
 هدایت قرآن روشنایی به دست آور [تاراه سعادت را به درستی ببیمایی].
 و آنچه را که شیطان [در باره‌ی خدا] تو را به دانستن آن [در پوشش اسرار
 توحید و دقایق معارف] واهی دارد، از مطالبی که نه در قرآن، دانستن آن
 بر تو واجب شده است و نه در سنت پیامبر ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام از آن
 اثری هست [و بیانی شده است رها کن و] علم آن را به خداوند سبحان
 واگذار [در پی یاد گرفتن و اعتقاد به آن مباش].

چه آن که منتهای حق خدا بر تو همین است [که او را به همان صفاتی که
 خودش در قرآن کریم و یا به بیان پیامبر اکرم ﷺ و ائمه‌ی

معصومین علیهم السلام وصف کرده است، و صف نمایی.

و بدان که راسخان در علم کسانی هستند که در مورد آنچه در پس پرده است و از درک آنها پنهان است [و توانایی فهم آن را ندارند] با تکلف وارد آن نمی شوند و خود را برای پی بردن به آنچه که [حقیقت آن به تقدیر خدا] در پشت درهای بسته قرار دارد دچار مشقت بی حاصل نمی کنند! بلکه فقط [در مقام انجام وظیفه] اقرار به [وجود] آن [حقیقت غائب] می نمایند [و به کنجکاوی در فهم و تفسیر آن نمی پردازند] و خداوند تعالی نیز اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از رسیدن به آنچه که در حدّ توانایی علمی آنها نیست، ستوده است و همین ترک تعمق و دست برداشتن از کنجکاوی فکری را که آنان درباره‌ی چیزی که بحث و گفتگوی از کنه و حقیقت آن را، خدا از آنها نخواسته و تکلیفشان نکرده است، از خود نشان داده‌اند، رسوخ و استواری (در علم) نامیده (و آنها را به عنوان راسخین در علم معرفی فرموده است) زیرا از حدّ خود تجاوز نکرده و درباره‌ی آنچه که مأمور به اکتناه و درک حقیقت آن نیستند تعمق نمی کنند و تنها "آمَتَابِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا" می گویند و می گذرند!'

پس تو نیز اکتفا کن به همانچه قرآن کریم بیان کرده [و درباره‌ی آنچه که در خور فهم تو نیست و مأمور به دانستن آن نیستی، به اندیشه مپرداز]

۱- اشاره به آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل عمران است که ذیل آن می فرماید: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا. یعنی: تأویل آن (متشابهات) را جز خدا و راسخون در علم کسی نمی داند که می گویند: ایمان به آن داریم: همه از جانب پروردگار ماست.

و عظمت و بزرگی خداوند سبحان را به اندازه‌ی عقل خود تقدیر مکن
و تباہ و هلاک خواهی شد.

روش ما پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام

مرحوم فیض (اعلی الله مقامه) در "رسالة الانصاف" خود پس از شرح فحص و تحقیق
خود در مسالک فرقه‌های مختلف از مدعیان غور در معارف می‌گوید:
و بالجمله طایفه‌ای واجب و ممکن می‌گویند و قومی علت و معلول می‌نامند و
فرقه‌ای وجود و موجود نام می‌نهند و مِنْ عِنْدِی هر چه خوش آید گویند.
و ما متعلّمان که مقلّدان اهل بیت معصومین علیهم‌السلام و متابعان شرع مبین هستیم،
"سبحان الله" می‌گوییم، الله را الله می‌خوانیم و عبید را عبید می‌دانیم.
خداوند سبحان می‌فرماید:

﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾^۱

تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند بنده‌ی سر به فرمان خداوند
رحمانند.

نامی دیگر از پیش خود نمی‌تراشیم و به آنچه شنیده‌ایم قانع می‌باشیم و شکی
نیست که در محکّمات ثقلین از این نوع سخنان که در میان این "طوائف" متداول و
اصطلاحاتی که بر زبان اینان متداول* است هیچ خبر و اثری نیست و تأویل متشابهات
نیز همه کس را میسر نیست! بلکه مخصوص راسخین فی العلم است.
(و هم المقرّون بجملة ما جهلوا تفسیره، المعترفون بالعجز عما لم

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۳.

* متداول: مورد گفتگو.

یجیطوا به علماً؛

آنان نیز کسانی هستند که به تمامی آنچه که تفسیرش را نمی دانند اقرار دارند و به ناتوانی خویش از پی بردن به آنچه که در خور فهمشان نیست اعتراف می نمایند.

علامه‌ی مجلسی محدّث بزرگ و فقیه سترگ شیعه - در کتاب ارزشمند خود الفرائد الطریفة فی شرح الصحیفة - که در شرح صحیفه‌ی کامله سجّادیّه نگاشته - به مناسبت برخی از مباحث، به تأویل‌های نابجای فلاسفه اشاره می کند که نقل بعضی از جملات آن مناسب است.

مرحوم مجلسی در شرح جمله‌ی "أَخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِیَّتِهِ إِخْتِرَاعاً" از دعای اوّل صحیفه می نویسد:

این جمله بر حدوث عالم دلالت می کند و اخباری که صریحاً بر این معنی دلالت دارد فراوان است که در بحارالانوار ان شاءالله یاد می کنیم.

در اینجا فقط بعضی از آنها را نقل می کنیم، برای ردّ بر بعضی از ملحدانی که لباس مسلمانی پوشیده اند، زیرا ادّعا می کنند که در اخبار کلامی نیست که صراحتاً بر حدوث زمانی دلالت کند.

ایشان پس از نقل چهارده حدیث در این مضمون می نویسد:

اخبار در این مضامین زیاد است که در اینجا امکان نقل تمام آنها نیست و اگر تأویل اینگونه اخبار روا باشد - با وجود اجماعی که تمام صاحبان ادیان و شرایع بر ظاهر این اخبار دارند - در آن صورت، هر ملحدی می تواند میان مسلمانان وارد شود و مذاهب آنها را تأویل کند. حتّی وجود واجب را می تواند تأویل کند، مثلاً بگوید: مراد ائمه و علمای مسلمانان از واجب، تعالی دهر یا طبیعت است و سایر اصول و فروع

دین را همین گونه می تواند تأویل کند. خداوند ما و سایر مسلمانان را از وسوسه ها، گمراهی ها و تأویلات آنها در پناه خود حفظ فرماید.^۱

علامه ی مجلسی در همان کتاب ذیل جمله ی "حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ" دعای اوّل صحیفه بعضی از مطالب متواتر در میان مسلمانان در مورد برزخ و مستندات آنها را آورده و سپس به تأویل فلسفی آن اشاره می کند می فرماید:

آنچه گفته شده که اینها باید بر اساس انکشاف علمی تامّ که برای نفوس مقدّسه در زمان مرگ پیدا می شود تأویل گردد.

یا گفته اند که صورتی در حسّ مشترک برای آنها حاصل می شود و تأویلاتی مانند اینها همه ناشی از قلّت اعتناء به شأن اخبار ائمه علیهم السلام و کثرت اعتماد بر اندیشه های خام سست و جرأت بر خدا و رسول است.

شگفت، این است که آنها ادّعای ایمان می کنند. امّا از ارسطو و افلاطون، خودشان برهان نمی طلبند و می گویند: دریافت آنها حجتّ است و از فهم آنها باید تبعیّت شود و نهایت کوشش خود را برای تصحیح کلمات آنها و ترویج مطالب سست آنان به کار می گیرند و از کلمات آنها نه چیزی را تأویل و نه ردّ می کنند. با این که مباحث فلاسفه از زبانی به زبانی منتقل شده و مترجمان در آن تغییرات داده اند و معلّمان و متعلّمان هر کدام با فهم خود از مطالب، آنها را شایع ساخته اند.

(با این همه، اینگونه به مباحث فلسفی اعتماد می کنند) در حالی که گاهی اخبار ائمه ی اطهار علیهم السلام را به دلیل ضعف سند ردّ می کنند و گاهی با تأویلات زشت به این اخبار رو می آورند. خداوند ما و سایر مؤمنان را از وسوسه ها و کیدهای آنها در پناه

خود دارد و ما و ایشان را به صراط مستقیم هدایت فرماید.^۱

علامه‌ی مجلسی در همان کتاب (صفحه‌ی ۲۵۹) درباره‌ی تأویل ملائکه به نفوس فلکی و در صفحه‌ی ۲۸۵ درباره‌ی تأویل روح به نفوس ناطقه‌ی مقدّسه، مطالبی به همین مضمون دارد که رجوع به آن برای اهل تحقیق مناسب است.

توجه به یک هشدار مهم

فقیه کم‌نظیر و اصولی خیر بصیر شیعه، مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی (صاحب کتاب قوانین الاصول متوفی ۱۲۳۱ هجری قمری) در رساله‌ی رکنیه که در پاسخ به پرسش‌های مولی علی مازندرانی نوشته در مورد اینگونه تأویلات می‌نویسد:

تخلیه و مبرا کردن نفس در اینجا بسیار صعب است، چرا که هیچ لذّتی در دنیا فوق لذّت ادراک نیست و هیچ مایه‌ی دنیایی فریبنده‌تر از علم نیست. علم از همه چیز زودتر آدمی را هلاک می‌کند و ادراک هر چه دقیق‌تر و لطیف‌تر باشد، فریبنده‌تر است. بسیار، مرد بزرگی می‌خواهد که بعد از مجاهده‌ی بسیار مطلبی را بفهمد و منظم کند و به مجرد این که کلامی از معصوم به او برسد از فکر خود دست بردارد و به حقیقت کلام معصوم عمل کند. بلکه چون امر او مردّد بین المحذورین* می‌شود، سعی مالا کلام* مبذول دارد که میانه‌ی آنها جمع کند، چون کلام خود را، دل نمی‌گذارد که دست بردارد، کلام معصوم را تأویل می‌کند. فهم و ذهن و شعور و قّاد، مایه‌ی امتحانی است به جهت انسان، که در هر زمانی دینی می‌توان به اثبات آورد با ادلّی تمام و سخت شبیه است ذهن و قّاد به صوت بسیار خوب که حق تعالی کسی را

۱- همان کتاب، صفحات ۱۵۲ تا ۱۵۶ (نقل به تلخیص).

* مردّد بین المحذورین: مردّد بین دو کار دشوار.

* سعی مالا کلام: تلاش بی‌نهایت.

بسیار خوش صدا کرده باشد و می گوید غنا مکن که حرام است.

پس هر چند افلاطون را به شاگردی قبول نداشته باشی و ابوعلی را خوشه چین خرمن خود ندانی، همین که یک حدیث از معصوم به تو رسید و دانی که از معصوم است همان جا بایست و بسیار اجتهاد و سعی کن تا تخلیه ی کامل کنی و از خدا بخواه که راهنمایی به حقیقت بکند.^۱

هشدار امام سجّاد علیه السلام به حسن بصری

امام سیّد السّاجدین علیه السلام وارد مسجد الحرام شد. دید که حسن بصری^۲ در کنار حجرالاسود برای جمعی از مردم سخنرانی می کند. حضرت در مقابل او اندکی توقّف کرد و سپس فرمود:

يَا هُنَاهُ! أَتَرْضَىٰ نَفْسَكَ لِلْمَوْتِ؟ قَالَ: لَا؛

قَالَ: فَعَمَلُكَ لِلْحِسَابِ؟ قَالَ: لَا؛

قَالَ: فَتَمَّ دَارُ الْعَمَلِ؟ قَالَ: لَا؛

قَالَ: فَلِلَّهِ فِي الْأَرْضِ مَعَادٌ غَيْرَ هَذَا الْبَيْتِ؟ قَالَ: لَا؛

قَالَ: فَلِمَ تَشْغَلُ النَّاسَ عَنِ الطَّوَافِ؟ ثُمَّ مَضَىٰ؛

قَالَ الْحَسَنُ: مَا دَخَلَ مَسَامِعِي مِثْلُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ مِنْ أَحَدٍ قَطُّ!

۱- رساله ی رکنیه (به ضمیمه ی کتاب قم نامه) به کوشش سیّدحسین مدرّسی طباطبائی، چاپ کتابخانه ی آیت الله مرعشی، قم، صفحات ۳۶۶ تا ۳۶۷.

۲- حسن بصری از افرادی است که در میان عامه ی مردم به زهد و پارسایی و گفتن سخنان حکمت آمیز شناخته شده و از زهاد ثمانیه به حساب آمده است. اما علیرغم ظاهر نیکوی فریبده اش باطنی پلید و سیرتی ناپاک داشته است. درباره ی او نقل شده است که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: أَمَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا وَ هَذَا سَامِرِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ. آگاه باشید که هر قومی سامری دارد و این مرد سامری این امت است. (سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ی ۲۶۲، کلمه ی حسن) سامری همان مرد اغواگری است که به نقل قرآن کریم امت موسی را به گوساله پرستی واداشت.

اتَّعَرَّفُونَ هَذَا الرَّجُلَ؟ قَالُوا: هَذَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ! فَقَالَ الْحَسَنُ: دُرِّيَّةٌ
بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ؛^۱

ای مرد! در اینجا؟! [بازداشتن مردم از عبادت حق آن هم در
مسجد الحرام]؟!

آیا می‌پسندی که بمیری [خود را از هر جهت کامل و آماده‌ی مرگ
کرده‌ای و احساس کمبود عمل نمی‌نمایی]؟

گفت: نه [کمبود عمل دارم و خود را آماده‌ی مرگ نمی‌بینم].
فرمود: آیا اعمال را مناسب و شایسته‌ی موقف حساب می‌دانی [که به
اصلاح اعمال گذشته‌ات نیازی نداری]؟

گفت: نه [عملم را شایسته‌ی موقف حساب نمی‌بینم، بلکه به اصلاح اعمال
گذشته‌ام محتاجم!].

فرمود: آیا آنجا [عالم پس از مرگ] جای عمل است [که می‌شود در آنجا
به اصلاح عمل پرداخت]؟

گفت: نه [جای اصلاح عمل همین عالم دنیا است].
فرمود: آیا خداوند در روی زمین به غیر از این خانه پناهگاه دیگری
[برای بندگان] قرار داده است [که آنجا به عبادت وی بپردازند و کسب
توشه‌ی راه نمایند]؟

گفت: نه [تنها معبدی که خدا برای بندگان قرار داده همین خانه است].
فرمود: پس چرا مردم را از طواف [این خانه و اصلاح اعمال گذشته و

۱- بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۱۳۲، حدیث ۲۲، نقل از مناقب.

تحصیل توشه برای روز حساب [باز می داری؟ امام این جمله را فرمود و از آنجا دور شد.

حسن [در حالی که غرق تعجب و حیرت شده بود] به یارانش گفت: تاکنون از احدی چنین کلماتی به گوشم نخورده بود، آیا این مرد را می شناسید؟

گفتند: او زین العابدین است. گفت: [آری] از خاندانی است که تمام افراد آن در علوم و حکم مُشابه یکدیگرند.^۱

منظور امام علیه السلام از این گفتگو، آن بود که به "حسن" تذکر دهد که راه برای مردم در حدّ خودشان روشن است و وظیفه و تکلیف معلوم.

عمر به سرعت می گذرد و فرصت عمل بسیار کم! برای چه مردم را با حرف های نابجای خود سرگرم کرده و فرصت کار را از دستشان می گیری؟

بگذار مردم با همان عقیده ی پاک و قلب صافی که دارند به کار خود برسند و روبه خدای خود آیند و با طواف بر گرد "بیت" و تضرّع به درگاه "ربّ البیت" توشه ی راه بردارند و به راه مستقیم خود بروند. حرف های حکیمانه و تحقیقات عارفانه ات را برای خودت نگه دار! دایه ی مهربان تر از مادر مباش! و خود را به حال بندگان خدا دلسوزتر از خدا و رسول خدا مپندار! آنچه که در هدایت مردم لازم بوده گفته اند و از چیزی فروگذار نکرده اند!

حذر از امثال حسن بصری در هر عصری

حال در هر دور و زمان و در میان هر قومی امثال حسن بصری بوده اند و اکنون

۱- اشاره به آیه ی ۴۴ سوره ی آل عمران است (ذریّة بعضها من بعض).

نیز هستند که به زعم و خیال خویش خود را ارباب تحقیق و صاحبان ذوق و عرفان می‌پندارند و حقایق عالیه‌ی دین را در بست در انحصار درک و فهم خود دانسته و دیگران را عامی بی‌خبر از اسرار معارف به حساب می‌آورند.

آنگاه هر جا که می‌رسند و با هر جمعی که مواجه می‌شوند حالا یا ریشه‌ای از هواپرستی و خودخواهی در باطن جانیشان پنهان است و عاشق جاهند و اشتها و یا یک نوع خارش فکری و بیماری روحی دارند و دوستدار مِرَائد* و جدال! به هر حال از سر عجب و غرور لب به سخن گشوده و تحت عنوان حرف‌های تازه و اسرار ناگفته شبهه یا شبهاتی در اذهان ساده‌دلان می‌افکنند، پایه‌ی معتقدات مردم را که طیّ قرون متمادی با زحمات و خون دل‌های فراوان علمای پاکدل در قلوب عموم افراد امت جا گرفته است می‌لرزانند، تشنج در افکار و اضطراب در عقاید به وجود می‌آورند!

گاهی مسائلی که جنبه‌ی بررسی علمی دارد و باید در حوزه‌های علمیه بر اساس بحث‌های مقدّماتی مورد تجزیه و تحلیل فنی به وسیله‌ی صنفی خاصّ از اهل علم قرار گیرد و به کلیّ از افق افکار عادی خارج است در محافل عمومی مطرح می‌کنند و گاهی کتاب‌های فلسفی یا عرفانی پیچیده و غامض را که به منظور دور ماندن از دسترس مردم معمولی به عربی و اصطلاحات فنی نوشته شده است ترجمه می‌کنند و به صورت مقاله یا در حدّ یک کتاب مُبتدل به افکار خام و ناپخته‌ی افراد عادی از مردان و زنان عرضه می‌کنند و طبیعی است که حاصلی جز حیرت و سرگردانی و تزلزل در عقیده و ایمان به دست مردم نمی‌دهند!

در صورتی که همان عقاید به اصطلاح ساده و قشری که مردم مسلمان از

*مراء: خودنمایی در گفتگوی علمی.

برکات علمای سلف - که به ظنّ قویّ بر حسب مقتضیات شرایط زمان پاک تر و با اخلاص تر بوده اند - به دست آورده اند، برای هدایت و نیل به سعادتشان کافی است! لذا در سایه‌ی همان عقاید ساده و صاف بوده که افراد پاک و باتقوا فراوان به وجود آمده اند و امروز با همه‌ی این تحقیقات و تدقیقات و شبهه‌پرانی‌ها و وسوسه‌دوانی‌ها، یک هزارم آنها را در میان هیچ صنفی از اصناف مسلمین نمی‌بینیم!

حال ای داعیه‌داران ارشاد و هدایت مردم، بیایید مردم را به همان عقاید پاک و سالمی که درباره‌ی خدا و انبیاء و امامان و شفاعت و رجعت و معراج و ولایت مطلقه‌ی امیرالمؤمنین و اولاد اطهارش علیهم‌السلام دارند و از ظواهر روشن دینی به دست آورده اند باقی بگذاریم.

و تدقیقات به اصطلاح عارفانه و تعبیرات مبهم و متشابه اهل فنّ از قبیل "صرف الوجود کلّ الاشیاء و لیس بشیء منها" و بیان مراتب فناء از محو و طمس و محق و سپس "صحو بعد المحو" و تبیین سنخ ربط خالق و مخلوق از ظلّ و ذی ظلّ و شمس و شعاع شمس و نفس و قوای نفس و نم و یم و موج و بحر و اطلاق و تعین و آشباه این مفاهیم دور از ذهن‌های ساده را به عنوان ارتقاء در مدارج اعلای معارف، به خورد مردم بیچاره ندهیم؛ فکرشان را گمراه و عملشان را ضایع نسازیم که اعظم خیانت‌ها، خیانت به اعتقادات مردم است.

در این نکته نیز اندکی بیندیشیم که این سنخ از مطالب غامض و پیچیده‌ی عرفانی در واقع از دو حال خارج نیست یا حق است و دارای اساس و یا باطل است و بی‌اساس! اگر واقعاً باطل است و جز مشتی اوهام و بافته‌های خیال جمعی از نوابغ در تخیل چیزی نیست، پس در این صورت دعوت مردم به باطل و سرگرم کردن آنان با

”متخیلات لاطائل” بدیهی است که ظلمی است بزرگ و ذَنْبِی است لَا یُعْفَرُ* - و نستجیر بالله منه - و لذا نباید در میان مردم مطرح ساخت و اگر در واقع حق است و جدّاً مراتب عالی‌ای از توحید و معارف الهیه است، باز هم به طور مسلّم و به تصدیق خود اهل فنّ این دقائق و رقائِق و لطائف در خور فهم عامّه‌ی مردم نیست و بحث و درک و فهم آن نیاز به لطافت روحی خاص و ذوق و قریحه‌ی مخصوصی دارد و لزوماً در میان اهلش باید طرح شود، نه در میان توده‌ی مردم غیر مستعدّ که سببِ اضلالشان گردد و حیرانشان سازد!

لذا به هر حال این سنخ از مطالب باید از دسترس عوام مردم، خارج باشد و ملعبه‌ی دست رهگذران کوچه و بازار - از مردان و زنان - نگردد! این کلام پر مغز رسول خدا ﷺ همیشه باید در مدّ نظر باشد که فرموده است:

(إِنَّا مَعْشَرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ)؛^۱

ما گروه پیامبران مأموریم با مردم به اندازه‌ی عقلشان سخن بگوییم.

و نیز از امام صادق علیه‌السلام منقول است:

(قَامَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ خَطِيباً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ!

لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَالَ بِالْحُكْمَةِ فَتَظْلِمُوهَا وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا

فَتَظْلِمُوهُمْ)؛^۲

حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام در میان بنی اسرائیل به پاخواست و به

سخنرانی پرداخت و فرمود: ای بنی اسرائیل! حکمت را برای نادانان

* ذَنْبٌ لَا یُعْفَرُ: گناه نابخشودنی.

۱- تحف العقول، صفحه‌ی ۳۲.

۲- منیة المرید، صفحه‌ی ۸۴.

مگویند که در این صورت درباره‌ی حکمت ستم روا داشته‌اید و آن را از
اهلش دریغ مدارید که در این صورت درباره‌ی آنان ستم کرده‌اید.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن وصیتش به امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَ الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَ أَمْسِكْ عَنْ
طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ. فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ
رُكُوبِ الْأَهْوَالِ؛^۱

درباره‌ی چیزی که حقیقت آن را نمی‌شناسی [و توانایی درک آن را
نداری] سخن مگو و راجع به آنچه که [دانستن آن را] از تو نخواستہ‌اند
گفتگو مکن و از [رفتن به] راهی که از ضلالت و گمراهی آن بررسی
خودداری کن؛ زیرا خودداری [از اقدام به هر کار] در حال حیرت [و
احتمال] گمراهی بهتر از اقتحام* و ورود به کارهای هول‌انگیز است.

کافی بودن اعتقاد اجمالی برای عمل

این مطلب باید باورمان بشود و به دیگران نیز بفهمانیم که حقیقت هستی و راز
خلقت جهان و کُنه مبدأ و منتهای آن از حوصله‌ی درک بشر بیرون است و
کنجکاوی زیاد در شناسایی آنها جز رنج بیهوده بردن و عمر تلف کردن و از عمل باز
ماندن نتیجه‌ای نخواهد داشت! لذا دین مقدس اسلام که آیین حکمت است و جز
ساختن انسان سعید از طریق اصلاح عقیده و اخلاق و عمل هدفی ندارد، در مقام
شناسایی حق و صفات حق و رمز نبوت و وحی و ماهیت روح و سرِ مرگ و حیات و

۱- نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه‌ی ۳۱، قسمت دوم، نامه.

* اقتحام: بی پروا وارد کاری شدن.

عوامل پس از مرگ اکتفا به اعتقاد اجمالی کرده و از بحث تفصیلی درباره‌ی آن امور نهی فرموده است؛ چنان که از امام باقر علیه السلام منقول است که:

(تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يُرَدُّ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحِيْرًا)؛^۱

در [اسرار] مخلوقات خدا سخن بگویید، ولی درباره‌ی [ذات] خدا سخن مگویید؛ چه آن که سخن در [ذات] خدا گفتن نتیجه‌ای جز افزودن بر حیرت انسان ندارد.

و راجع به مسأله‌ی قضا و قدر فرموده‌اند:

(طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَ سِرٌّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّمُوهُ)؛^۲

[قضا و قدر] راهی است تاریک، در آن نروید [که سرگردان و گم می‌شوید] و دریایی است ژرف، در آن داخل نشوید [که غرق و هلاک می‌گردید] و راز نهان خداست [برای فاش ساختن آن] خود را به رنج و تعب می‌فکنید [که سودی نمی‌برید و به جایی نمی‌رسید]!!

قرآن کریم در پاسخ به پرسش از حقیقت روح (روح انسانی و یا روح الامین و یا موجود دیگری غائب از عالم حس) فرمود:

(...قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا)؛^۳

...بگو روح از امر پروردگار من است و بهره‌ی شما از علم اندک است.

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۹۲.

۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، باب الحکم، حکمت ۲۷۹.

۳- سوره‌ی اسراء، آیه ۸۵.

مقصود از این جمله آن نیست که تنها بهره‌ی عرب‌های زمان نزول قرآن از علم کم بود و قادر بر درک حقیقت روح نبودند؛ اما کسانی که بهره‌شان از علم زیاد باشد، توانایی درک آن را خواهند داشت! بلکه مقصود این است که اصلاً بهره‌ی نوع بشر از علم و فهم و حقایق هستی اندک است و جز از طریق دیدن آثار نمی‌تواند به حقایق وجود، آن چنان که هست برسد وگرنه بشر نخواهد بود، حاصل آن که دین مقدس اسلام با یک روش ساده‌ی فطری ابتدا انسان را به خدای یگانه متوجه می‌سازد و سپس با توصیف او به قدرت و حکمت و عدالت اعتقاد به روز حساب و ترتب ثواب و عقاب بر اعمال را در دل‌ها ایجاد می‌نماید و آنگاه دستورات عملی می‌دهد تا آنها را به کار ببندند و سعادت جاودانی خود را با سعی و کوشش خویش به دست آورند.

بنابراین تمام دین - لاقلاً برای عوام مردم که تشکیل دهنده‌ی اکثریتند - عبارت است از همین اعتقادات اجمالی و دستورات عملی و زائد بر این، هر چه که نافع به حال انسان در مسیر عمل نباشد و یا احیاناً بازدارنده‌ی وی از عمل باشد در نظر اسلام مذموم و محکوم به منع و طرد است، اگرچه از سنخ مسائل فلسفی و عرفانی باشد که فرمودند:

(مَنْ حُسِّنَ إِسْلَامَ الْمَرْءِ تَرَكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ)^۱

از نشانه‌های یک مسلمان خوب این است که هر چه را که نافع به حالش نیست رها کند.

بعید نیست که اشتغال به چنین مسائلی - حداقل برای نااهلان - از مصادیق خوض در آیات الهی به حساب آید و مشمول نهی قرآن گردد که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ

يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ...^۱؛

هر وقت کسانی را دیدی که خوض در آیات ما می کنند [سخنان بی اساس غیر نافع به حال می گویند] از آنها روی بگردان [و وقعی به سخنانشان مگذار] تا [متنبه شوند و] به سخن دیگری بپردازند...

حضرت رسول اکرم ﷺ می فرمود:

ذَرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بَكْثَرَةٍ سَأَلِهِمْ وَ
اخْتَلَفِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ فَمَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ، فَاجْتَنِبُوهُ! وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ
فَاتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ^۲؛

مرا واگذارید! تا خودم چیزی نگفته ام از من بپرسید! اقامت های پیشین به خاطر همین گونه پرسش ها و اختلاف بر سر پیامبران و گفته های پیامبران راه و رویه ی خود را از دست داده اند و هلاک شده اند! از آنچه که شما را از آن نهی می کنم بپرهیزید و آنچه را که شما را به آن امر می کنم به قدر توانان بجا آورید!

راستی بسیار جای تأسف و تعجب است، دینی که برای تربیت انسان و تأمین سعادت هر دو جهانی وی آمده و ساده ترین و کوتاه ترین راه را پیش پای او نهاده است که به تصدیق متفکران منصف عالم، بهتر و جامع تر از این دستورات تاکنون در جامعه ی بشری به وجود نیامده است! مع الاسف در میان ما به صورت یک سلسله مسائل نظری آمیخته با فرضیات و تخیلات بیگانه از اذهان اکثریت مردم درآمده و کار به جایی کشیده که مسلمانان و حتی متأسفانه علما و دانشمندان شان همین گونه

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۶۸.

۲- المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ی ۲۸۷.

گفتگوهای فرضی و خیالی را هنر و فضیلت فوق‌العاده ممتاز می‌دانند، آنگونه که اگر کسی با زبانی ساده و خالی از تکلف و دور از هرگونه قلمبه‌گویی، وظایف اخلاقی و عملی دین را برای مردم بازگو کند، در ذائقه‌شان مژه‌ای نمی‌کند و اِشباعشان نمی‌نماید، بلکه توقع آن را دارند که پیوسته سخنانی خیال‌انگیز و حیرت‌زا بشنوند و سپس بازاری داغ برای بحث و جدل‌های عمر تباه کنِ بی‌اساس به وجود بیاورند! به فرموده‌ی دانشمندی صاحب سخن^۱:

روح اینگونه مردم چون رویه و استقامت فکری را از دست داده است، به بدنی می‌ماند که مبتلا به خارش گشته باشد؛ هر چه به آن بیشتر ناخن بزنند خارشش بیشتر می‌شود و هر چه خارش بیشتر شود ناخن بیشتر می‌زنند، اینها هم در همین گفتگوهای بی‌سروته، عمر را ضایع می‌کنند؛ هر چه بیشتر می‌گویند و می‌شنوند حیران‌تر می‌شوند و هر چه حیران‌تر می‌شوند بیشتر به گفتگو می‌پردازند.

پاسخ به دو اشکال

شاید کسانی برای بهانه‌جویی و توجیه کار خود بگویند: تا نخست عقاید مردم درست نشود در مقام عمل بر نخواهند آمد!

در جواب می‌گوییم: البتّه این حرف صحیحی است. ولی آنچه که برای عمل لازم است چنان که گفتیم همان اعتقادات اجمالی است که همه‌ی مسلمانان دارند؛ نه آن تفصیل پیچیده - فرضاً تحقیقی و علمی - نامفهوم برای عامّه‌ی مردم که نه تنها لازم نیست، بلکه همانگونه که در گذشته بیان شد احیاناً مضرّ هم هست و آیا راستی عقاید ساده‌ی فطری مردم را متزلزل ساختن و به قول معروف، سر بی‌درد را دستمال بستن



۱- مرحوم آقای راشد (رض) ضمن یکی از سخنرانی‌ها.

به نظر شما اصلاح عقاید است؟؟!

کسان دیگری هم ممکن است بگویند: تبلیغ دین و دفاع از حریم شرع مقدّس و پاسخگویی به تشکیکات و سوسه‌انگیز ملحدین و پیشگیری از سوء تأثیر القانات ابلیسی مکاتب انحرافی دنیا نیاز به تحقیقات عمیق علمی فلسفی دارد!

در جواب عرض می‌کنیم: بله، این سخن نیز سخنی است بسیار متین و مقبول در نظر حکیم و شرع‌مبین. بلکه مجهّز شدن به جهاز علمی در مقابل افکار و آراء الحادی و دفاع از حریم مقدّس اسلام از اوجب واجبات است و هیچ تردیدی در آن نیست. اما این هم وظیفه‌ای است مربوط به گروه خاصی از ارباب فضل و کمال در حوزه‌های علمیّه که واجد شرایط خاصی می‌باشند، آن هم به قدر ایجاب ضرورت! نه این که ما به این بهانه پای این سنخ از مطالب را به محافل عوام مردم باز کنیم و میدان سخن را در مجالس عمومی به هوسبازان مغرور فاقد شرایط بدهیم و افکار ساده و آرام مردم بیچاره را حیران و پریشان سازیم! نه، مگر هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد؟!

عمل به دین، بهترین راه تبلیغ دین

به این حقیقت نیز باید توجّه کامل داشته باشیم که منشأ عمده‌ی خرده‌گیری‌های دشمنان نسبت به دین ما **اعمال** ماست و بهترین راه تبلیغ دین مقدّس ما نیز **اعمال** ماست. یعنی چون دیگران **اعمال** بد ما - مدّعیان پیروی از اسلام - را می‌بینند و گمان می‌کنند این بدی‌ها مربوط به اسلام است! طبعاً نسبت به اسلام اظهار تنفّر می‌کنند و از آن می‌گریزند و در این صورت اگر ما هزاران برهان قاطع از طریق فلسفه و عرفان اقامه کنیم اما اخلاق و اعمال خود را که در مرئی و منظر دنیا است اصلاح ننماییم، مؤثّر نخواهد بود که **دو صد گفته چون نیم کردار نیست!**

امامان ما نیز فرموده‌اند:

(كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّتِّكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَرَعَ وَالْاجْتِهَادَ وَ
الصَّلَاةَ وَالْخَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ)^۱

مردم را با غیر زبانتان [به دین حق و آیین صلاح] دعوت کنید، باید [در
مقام عمل طوری باشید] که از شما پرهیز از گناه و کوشش در طاعت و
انجام نماز و [اقدام به هر کار] خیر را ببینند [نه این که تنها سخنانی
بشنوند] چه آن که سبب مؤثر در جذب مردم به سوی حق این نوع از
دعوت است.

راستی اگر محیط زندگی ما امتی که خود را با نام امت اسلامی در دنیا معرفی
کرده ایم جلوه گاه واقعی اخلاق و احکام اسلام بود و مردم دنیا آنچه که از ما مشاهده
می کردند در خانه ها و کوچه و بازارها و خیابان ها، در ادارات و کارگاه ها و
آموزشگاه ها، همه اش **صدق و صفا بود و امانت، عدل و وفا بود و محبت**؛ دل ها را با
هم مهربان می دیدند و آراء و افکار را متحد! زبان ها را راستگو می دیدند و رفتارها را
مؤدب! بدن ها را سالم می دیدند و اخلاق را مهذب! کوچه و خیابان ها را نظیف
می دیدند و کارگاه ها را منظم! نه غش و دروغ و دغل می دیدند و نه خیانت! نه مکر و
خدعه و تدلیس می دیدند و نه جنایت! طبیعی است که در این صورت از صمیم جان
مجدوب اسلام می شدند و اسلام عزیز خود به خود در دنیا پیش می رفت و تمام
اتهامات از ساحت مقدسش رفع می گردید و به اصطلاح **مُسْتَحْدَث**، صادر می شد؛
بدون این که نیازی به شعارهای داغ بی محتوا و فلسفه بافی های پرمدا پیدا کند! حال
اگر راستی ما قصد خدمت داریم بکوشیم جنبه ی اخلاقیات مردم را اصلاح کنیم و در

۱- کافی، جلد ۲، صفحه ۷۸، حدیث ۱۴.

* مستحدث: جدید، نو.

مرحله‌ی عمل تسدیدشان* نماییم که امروز، مردم به فقر در اخلاق و کسالت در عمل سخت گرفتارند! دیگر ما قوز بالای قوز نگذاریم و با فلسفه‌بافی‌ها و عرفان‌گویی‌های خود علاوه بر اخلاق و عمل در مرحله‌ی اعتقاد هم مستأصل و حیران‌شان نسازیم که فردا در موقف حساب خدا سخت مستأصل و حیران خواهیم گشت و سپس محکوم به عذاب الیم خواهیم شد.

حسن بصری مردم را پای کعبه و کنار حجرالاسود جمع کرده بود و به قول خود تحقیقات عارفانه می‌کرد و درس معارف می‌داد. امام سجاد (علیه السلام) که پدر مهربان امت بود و دلسوز به حال جمعیت، در حال طواف که آن صحنه را دید تحمّل نکرد؛ ایستاد و به او مطالبی فرمود که حاصلش این بود:

مردم آنچه را که باید در حدّ توان خود راجع به اساس دین بفهمند، فهمیده‌اند، ره‌اشان کن تا به عمل بپردازند و از راه عمل به درجات عالی‌تر از معارف نائل شوند. عمر کوتاه است و فرصت عمل بسیار کم! "لَمْ تَشْغَلِ النَّاسَ عَنِ الطَّوَّافِ" چرا نمی‌گذاری مردم به کار طوافشان برسند. هی بحث علمی و هی تحقیقات عرفانی! هی نکته‌سنجی و هی لطیفه‌گویی! پس اصلاح اخلاق و عمل کو؟ یک عمر در مقدمه سرگردان ماندن و از ذی‌المقدمه غافل و محروم گشتن و مردن آیا صحیح است؟

اعاذنا الله من شرور انفسنا و من همزات الشیاطین؛

بیماری مهلک تصوّف‌گرایی

مطلب دیگری که به نظر می‌رسد در شرایط فعلی زمان، تنبّه دادن به آن بسیار لازم است موضوع گرایش افرادی یا گروه‌هایی از مردان و زنان به مسلک تصوّف

* تسدید: محکم و قوی شدن.

است که متأسفانه این گرایش بر حسب پیش آمدن مناسباتی از جهات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در میان طبقه‌ی جوان رو به گسترش و تزايد است.

معنای تصوّف به گونه‌ای که نزدیک به فهم عمومی گردد - بنا بر آنچه طرفداران آن می‌گویند - عبارت است از شناسایی خدا و تقرب جستن به او از راه ریاضت دادن نفس و چشم‌پوشی از لذایذ مادی و شهوات نفسانی. البته در این که تهذیب نفس و پاک کردن دل از رذایل اخلاق و آراستن آن به فضایل، بهترین و بلکه لازم‌ترین راه معرفت خدا و تقرب به خداست تردیدی نیست و مانیز در گذشته بحث مشروحی در این باب آورده‌ایم. اما آنچه باید توجه کامل به آن داشت این است که برنامه‌ی ریاضت دادن نفس و تخلیه‌ی آن از رذایل و تحلیه‌ی آن به فضایل باید طبق دستور شرع مقدّس از بیان رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام باشد که در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۱﴾

آنچه را رسول برای شما آورده است بگیرید [و اجرا کنید] و از هر چه که او نهی کرده است خودداری نمایید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شدید العقاب است.

﴿ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ۲﴾

بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا هم شما را

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیات ۳۱ و ۳۲.

دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.
بگو خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر سرپیچی کنند خداوند کافران
را دوست نمی‌دارد.

و چنان که می‌دانیم و در این آیات نیز مشاهده می‌نماییم موضوع دریافت
برنامه‌ی دین از رسول خدا ﷺ و پیروی نمودن از آن حضرت در اصطلاح قرآن
تعبیر به **تقوا** شده است و اعراض کنندگان از آن منحرفین از مسیر تقوا در ردیف
کافران محکوم به عقاب شدید ارائه شده‌اند. حال اگر مسلک تصوف همان برنامه‌ی
تبعیت از شریعت آسمانی قرآن است که از جانب خداوند متعال به رسول اکرم ﷺ
وحی شده و از طریق ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام مبین گردیده و به وسیله‌ی آقایان فقهای
جامع‌الشرايط استنباط و اجتهاد، در دسترس عامه‌ی مردم قرار گرفته است بسیار خوب
است و مقبول است و راه نجات مسلم؛ و تمام بزرگان از **سالکین الی الله و واصلین به**
مقام قرب خدا که در میان علمای مذهب به عنوان ارباب معرفت و صاحبان نفس
قدسی و کرامت روحی شناخته شده‌اند همه از همین راه رفته‌اند و برنامه‌ای جز
برنامه‌ی تقوا که همان **تقید به انجام واجبات و مستحبات شرع و پرهیز از محرمات**
است در سیر روحی خویش اتخاذ ننموده‌اند و دستورالعملی برای شاگردانشان نیز
جر دستور **تقوا** نداشته‌اند.

ولی اگر مطالب دیگری جدا از دستورات شناخته شده‌ی در شرع مقدس
می‌باشد که تحت عنوان سیر و سلوک و راه به سوی خدا ارائه می‌گردد طبیعی است
که آن مطالب، چیزی جز تراوشات مغزی یا تخیلات و همی انسان‌هایی غیر مصون از
خطا به نام **پیر و مرشد و قطب** و **آشباه** آن نخواهد بود و آن هم بدیهی است که به هیچ
وجه ارزش و صلاحیت ارشاد و هدایت آدمیان را نخواهد داشت و بلکه بر اثر انحراف

از صراط مستقیم حق به هلاک و تباهی ابدی منتهی خواهد گشت. چه آن که اجماع علمای اسلام - از شیعه و سنی - بر این است که هر چه که از دین نیست، داخل کردن آن در دین، بدعت است و تشریع است و حرام.

اجمالی از روش صوفی گری

اینجا مناسب است به یک قسمت از برنامه‌ای که ارباب تصوف برای تهذیب نفس ارائه می‌نمایند اشاره شود تا معلوم گردد که چگونه این نوع عقاید و احوال و اعمال از روش انبیاء و امامان معصوم علیهم‌السلام بیگانه است و با دستورات آسمانی شرع مقدس اسلام از جهات مختلف مباین و مخالف است. آنچه اجمالاً از کتاب "ریاضة النفس" به نقل مرحوم فیض در کتاب "المحجة البيضاء"^۱ استفاده می‌شود این است که غزالی می‌گوید:

سیر و سلوک در سبیل معارف، ابتدا شروطی دارد که باید مرید، آنها را عملی سازد و آنگاه احتیاج به مُعْتَصَمی دارد که مرید باید دست به دامن او زده و پیوسته ملازم او باشد و پس از اعتصام، حصّنی باید که مرید در آن متحصّن شود تا از شرّ راهزنان در امان بماند و بعد هم وظایفی دارد که در تمام مدّت سیر و سلوک باید آنها را ادامه دهد. اما شروط، اجمال آن عبارت از رفع حجاب است و ازاله‌ی سدّ تا مشمول این آیه نگردد که:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۲

۱- به جلد پنجم از صفحه‌ی ۱۲۸ تا ۱۳۵ رجوع فرمایید.

۲- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۹.

در پیش‌روی آنها سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدی و چشمان آنها را پوشانیدیم، لذا چیزی را نمی‌بینند.

و حجاب هم چهار چیز است: مال و جاه و تقلید و معصیت که باید همه را بریزد. مقصود از این که تقلید نکند، این است که تبعیت از یک مذهب معینی را بر خود حتم و لازم نداند و پس از انجام شروط باید مُعْتَصِم پیدا کند. مانند کسی که تحصیل طهارت کرده و ازاله‌ی نجاست از لباس و بدن نموده و الحال احتیاج به امامی دارد تا با اقتدای به او نماز به جای آورد. سالک هم احتیاج حتمی به شیخ و پیر طریقت دارد تا راهنما و راهبرش باشد و او را از خطرات و هلاکات در امان نگه دارد و گرنه همچون علفی خودرو خواهد بود که فرضاً چند روزی هم طراوتی پیدا کند دوامی نمی‌یابد و عن قریب رو به زوال و خشکیدن و پوسیدن می‌گذارد و هم باید مرید کاملاً تسلیم مراد باشد:

(كَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَيِ الْغَسَّالِ وَ كَالْأَعْمَى خَلْفَ الْبَصِيرِ عَلَى شَاطِئِ
الْبَحْرِ بِحَيْثُ يُفَوِّضُ أَمْرَهُ إِلَيْهِ بِالْكَلِّيَّةِ وَ لَا يُخَالِفُهُ فِي وَرْدٍ وَ لَا
ذِكْرِ وَ لَا يُتَّقِي فِي مُتَابَعَتِهِ شَيْئاً وَ لَا يَذَرُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ نَفْعَهُ فِي خَطَأٍ
شَيْخِهِ لَوْ أَخْطَأَ أَكْثَرَ مِنْ نَفْعِهِ فِي صَوَابٍ نَفْسِهِ لَوْ أَصَابَ)؛

یعنی مانند جسد مرده‌ی زیر دست غسال که به تحریک او متحرک است و به دست او پشت و رو می‌شود و همچون نابینا به دنبال بینا در کنار دریا که با دقت و مراقبت کامل پا به پشت پای او می‌گذارد و یک قدم از او فاصله نمی‌گیرد؛ در سیر و سلوک راه به سوی خدا نیز باید سالک کاملاً تسلیم اراده‌ی پیر گشته و در هیچ دستوری از دستورات فکر و ذکر و وردی که او می‌دهد تخلف نورزد و این را بداند که بهره‌ی سالک از

سعادت قرب به حق در پیروی از شیخ طریقت هر چند هم او به خطا رفته باشد بیشتر است از بهره‌ی سالک در تک رویش هر چند او خود به صواب و راه درست رفته باشد.

و پس از این که مُعْتَصِم پیدا کرد و تسلیم او شد، بر مُعْتَصِم لازم است که او را "حصن" داده و مراقبش باشد و مانند طبیبی که به علاج مریض می‌پردازد در تشخیص مرض و کیفیت علاج بیماری وی کوشا گردد و با دستور "خَلَوْتُ" و "صَمْتُ" و "جُوع" و "سَهَر" یعنی: گوشه‌گیری، خاموشی، گرسنگی و شب بیداری - قیام به اصلاح قلب و رفع حُجُب بنماید و آنگاه که این مراحل طی شد و دل، خالی از علایق گشت، وقت آن رسیده است که وَدَّ مخصوص به او داده شود و ذکرِی که در همه حال، ملازم آن باشد اوراد و اذکار دیگر را هر چه که هست بریزد؛ تنها اکتفا به فرایض نموده و سایر مستحبات از تلاوت قرآن و ادعیه و اذکار همه را رها کند. به طوری که یکی از مرشدان به مریدش گفت: از این جمعه تا آن جمعه اگر چیزی غیر خدا در قلبت خطور کند حرام است دیگر پیش من بیایی!

و لذا ناچار باید در گوشه‌ای بنشیند دست از کسب و کار و تحصیل معاش بردارد و پیر راه کسی را بر وی بگمارد که قوت لایموتی به او برساند و او هم مشغول ورد خود باشد و دائم بگوید: الله، الله، الله! زبان جز الله نگوید و دل جز الله نجوید. بعد می‌گوید البتّه در این موقع، محلّ هجوم افکار خطرناک خواهد شد و خیالات فاسدی در دلش پیدا خواهد شد و لذا بر شیخ و استاد لازم است مراقبت شدید در حال او بنماید و موقعیت سنّ و مزاج و سوابق فکری او را در نظر بگیرد و با دقّت کامل در اصلاح افکارش بکوشد که پرتگاهی سخت خطرناک است و خدا داند که چه قربانی‌هایی این راه داده است و چه بسیار قدم‌ها که در این راه لغزیده و مغزها فاسد

گشته و ملحدها به وجود آمده است.

آیا این برنامه، بدعتِ حرام نیست؟

مرحوم فیض بعد از نقل این مطالب از غزالی مطالبی را می فرماید که قسمت هایی از آن را به عرض می رسانیم:

این همان ابداعِ شریعت و احداثِ بدعتی است که حضرت رسول اکرم ﷺ به وجود آورنده ی آن را مورد لعن و طعن شدید قرار داده و فرموده است:

(مَنْ غَشَّ أُمَّتِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا غَشَّ أُمَّتِكَ؟ قَالَ: أَنْ يَبْتَدِعَ بِدْعَةٍ يَحْمِلُ النَّاسُ عَلَيْهَا)؛^۱

لعنت خدا و لعنت فرشتگان و همه ی مردم بر کسی که به امت من خیانت کند! گفتند: خیانت به امت تو چیست یا رسول الله؟ فرمود: این که بدعتی [یعنی عقیده و آیین تازه ای خلاف دین] بیاورد و مردم را [بر اعتقاد و عمل بر طبق آن] وادارد.

در حدیث دیگر آمده است:

(إِنَّ لِلَّهِ مَلَكَائِيْنَادِي كُلَّ يَوْمٍ: مَنْ خَالَفَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ، لَمْ تَنْلُهُ شَفَاعَتُهُ)؛^۲

خدا را فرشته ای است که هر روز ندا می کند: هر کس بر خلاف سنت رسول خدا عمل کند، شفاعت او به وی نمی رسد.

۱- المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ی ۱۳۷.

۲- همان.

جناب فیض -رحمه الله- می فرماید: نه مگر ما شریعت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ را خاتم ادیان و اکمل شرایع می دانیم و آن را تنها راه تحصیل سعادت ابدی و طریق منحصر نجات از هلاک اخروی می شناسیم؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...﴾^۱

این راه مستقیم من است. از آن پیروی کنید و از راه‌های مختلف [و انحرافی] پیروی نکنید که شما را از راه حق جدا می سازد.

پس به طور حتم آن حضرت تمام آنچه را که در هدایت بشر لازم بوده آورده است و از هیچ امری از امور مربوط به هدایت انسان فروگذار نفرموده است؛ چنان که در این حدیث شریف می فرماید:

(إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا مِنْ عَمَلٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَبَأْتُكُمْ بِهِ وَ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ وَ مَا مِنْ عَمَلٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَبَأْتُكُمْ بِهِ وَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ)؛^۲

به خدا سوگند هیچ عملی نیست که شما را به آتش [دوزخ] نزدیک کند مگر این که شما را نسبت به آن آگاه کرده و از ارتکاب آن نهیتان نموده‌ام و هیچ عملی نیست که شما را به بهشت نزدیک سازد مگر این که شما را آگاه و به انجام آن امر کرده‌ام.^۳

و ما با آگاهی روشنی که از احکام دین مقدس و اوامر و نواهی حضرت رسول

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۵۳.

۲- تحف العقول، صفحه‌ی ۳۴.

۳- این حدیث در ضمن کلام فیض نیامده است و ما آن را به تناسب بحث به مطالب ایشان افزوده‌ایم.

اکرم صلی الله علیه و آله داریم به هیچ وجه اثری از این نوع اعمال تکلف دار ارباب تصوف و ریاضت در شریعت بیضاء محمدی صلی الله علیه و آله نمی بینیم. بلکه صریحاً در لسان انور آن حضرت نهی و منع از اینگونه تکلفات آمده و برنامه‌ای کاملاً مخالف راه و رسم آنان به دست پیروان خود داده است. مثلاً در مورد کسب مال و تحصیل رزق حلال آن همه دستورات اکید رسیده و آدم بیکار کُلّ بر دیگران مورد لعنت و نفرت قرار گرفته است که:

(إِنَّ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ فَهُوَ مَلْعُونٌ)؛^۱

هر که بار زندگی‌اش را بر دوش مردم بیفکند ملعون است.

(وَمَنْ أَذَلَّ نَفْسَهُ فَهُوَ مَلُومٌ مَطْعُونٌ)؛^۲

هر که [با دست حاجت به سوی دیگران دراز کردن] خود را ذلیل و خوار گرداند، سزاوار توئیخ و طعن و تحقیر است.

و آنچه که در قرآن و روایات مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفته است تعلق قلبی و دلبستگی به مال و جاه است نه به دست آوردن آن در حدّ ضرورت و به قدر حاجت و نیز از مردم کناره گرفتن و تنها در خانه‌ای ماندن و گوشه‌ای نشستن و رهبانیت، پیشه کردن در شرع ما مذموم است. این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله متفق علیه بین فریقین از شیعه و سنی است که:

(لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ)؛^۳

رهبانیت و تارک دنیا بودن در اسلام نیست.

۱- کافی، جلد ۷، صفحه ۷۲، حدیث ۷، از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۲- نقل از وسائل، باب کراهة التعرض للذلّ.

۳- سفینة البحار، جلد ۱، ماده‌ی رهب.

(إِنَّ رَهْبَانِيَّةَ أُمَّتِي، الْجُلُوسُ فِي الْمَسَاجِدِ)؛^۱

رهبانیت امت من، نشستن در مساجد] و شرکت در اجتماعات مسلمین و
کوشا بودن در حلّ مشکلات مردم] است.

تأکید بر شرکت در نماز جمعه و جماعات و زیارت مؤمنین و عیادت بیماران و
تشییع جنایز و امثال این امور که جزء دستورات مسلم اسلامی است کلاً با روش و
طریقه‌ی مدعیان سیر و سلوک تباین دارد و همچنین نقطه‌ی مقابل دستور حضرات!
که می‌گویند سالک باید تمام اورداد و اذکار را بریزد و اکتفا به ذکر و ورد واحدی
بنماید. آن هم با عددی خاص و کیفیت و آهنگ و ادا و اطواری مخصوص که
جملگی ساخته و پرداخته‌ی فکر و سلیقه‌ی پیر طریقت است. دین مقدّس بر خلاف
این روش دستور مؤکد در مورد تلاوت قرآن و دعا می‌دهد و دعا را مُخّ عبادت یعنی
عبادت خالص معرّفی فرموده و هر چند روز یک بار ختم قرآن کردن را مُسْتَحْسَن و
پسندیده می‌داند. چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

(الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ. فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي
عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً)؛^۲

قرآن فرمان صادر از سوی خداست به بندگانش؛ و لذا وظیفه‌ی هر فرد
مسلمان است که به فرمان خدایش بنگرد و هر روز [حدّ اقل] پنجاه آیه از
آن بخواند.

و نیز در شرع مقدّس هرگونه دخالت در کیفیت و کمیت اعمال و اذکار به
عنوان یک دستور دینی سبب وصول به مقام قرب الهی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱- نقل از مصابیح السنّه بغوی، جلد ۱، صفحه ۴۹.

۲- المحجّة البیضاء، جلد ۲، صفحه ۲۲۳.

ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام نرسیده است تشریع مُحَرَّم و بدعتِ حرام به شمار آمده است. این حدیث از رسول مکرَّم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منقول است:

(مَنْ أَخَذَتْ فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ)؛^۱

هر کس هر چه را که جزء دین نیست در دین ما پدید آورد [در نزد ما] مردود است.

صوفی‌گری بدعتی بزرگ و جنایتی آشکار

از جمله بدعت‌های هلاکت‌بار مسلکِ تصوّف، موضوع سرسپردگی و اتّخاذه مُعْتَصَم است! چنان که در گذشته بیان شد؛ ارباب تصوّف معتقدند که شخص مرید و سالک حتماً باید در وادی سیر و سلوک کسی را به عنوان شیخ و پیر طریقت برگزیند و خود را کاملاً تسلیم او نماید و سر بسپارد و کوچک‌ترین مخالفت در برابر دستورات او از خود نشان ندهد که فلاح و رستگاری‌اش در اطاعت امر اوست، هر چند او در تشخیص خود به خطا رفته باشد که خطای شیخ از صواب مرید نافع‌تر است و همین مطلب، خود ضلالتی بسیار بزرگ و انحرافی بس خطرناک است؛ زیرا به اعتراف خودشان، آن شیخ معصوم نیست و جایز الخطاست و لذا ممکن است در تشخیص خود به خطا رفته و سالک را به دارالبوار* و هلاک ابدی بکشاند. چنان که فراوان کشیده‌اند.

بعضی در اثنای ریاضت، بُئیه و مزاج خود را از دست داده و کشته‌ی راه هوی گشته‌اند؛ عده‌ای اختلال حواس پیدا کرده و دیوانه و مالیخولیایی شده‌اند و برخی

۱- نقل از سنن ابن ماجه و احمد، جلد ۶، صفحه ۲۷۰.

*دارالبوار: سرای تباهی.

اعتقادات خود را بر باد داده و سر از کفر و الحاد در آورده‌اند. منتهی حضرات! به روی بزرگوار خود نیاورده و تمام این اختلالات و انحرافات را به حساب عشق و جذبه و خودباختگی می‌گذارند و احیاناً آدم دیوانه و مُحَبِّطی* را به نام عاشق مجذوب می‌نامند.^۱

آری، ارباب تصوف می‌گویند سالک باید تسلیم دست "پیر" بشود و هر چه را که او گفت و کرد عین صواب و محض صلاح بداند و دم نزند. ولی این حجت خدا امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

(إِيَّاكَ وَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ)؛^۲

بر حذر باش از این که فردی جز حجت [معصوم] را پیشوا و مقتدای [مطلق] خویش برگزینی و او را در تمام آنچه که [بدون استناد به معصوم از رأی خود] می‌گوید تصدیقش کنی.

از امام باقر علیه السلام منقول است:

(كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَلَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ فَسَعِيَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِيٌّ لِأَعْمَالِهِ.... وَ إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ...)^۳

هر کس خدا را از طریقی که طبق دستور امام منصوب از سوی خدا نباشد عبادت کند، هر چند هم خود را در این راه به رنج و تعب بيفکند

* مخبط: عقل از دست داده.

۱- قصه‌ی شیخ ابراهیم مجذوب را در کتاب نفحات الانس جامی صفحه‌ی ۴۷۷ مطالعه فرمایید.

۲- معانی الاخبار، صفحه‌ی ۱۶۹ و بحار الانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۸۳، قسمت آخر حدیث ۵ و المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه‌ی ۱۳۰.

۳- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۷۵.

در نزد خدا مقبول واقع نمی شود و بلکه اعمالش مورد بغض خدا قرار گرفته و جز گمراهی و حیرت و سرگردانی چیز دیگری عایدش نمی گردد.... و اگر به همین حال بمیرد، به مرگ کفر و نفاق می میرد...

و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:

(وَاللّٰهُ لَوْ اَنَّ اِبْلِيسَ سَجَدَ لِلّٰهِ تَعَالٰی بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبَرِ عُمَرُ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ وَ لَا قَبْلَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی مَا لَمْ يَسْجُدْ لِاٰدَمَ كَمَا اَمَرَهُ اللّٰهُ اَنْ يَسْجُدَ لَهُ وَ كَذٰلِكَ هَذِهِ الْاُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُوْنَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا ﷺ وَ بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْاِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ ﷺ فَلَنْ يَقْبَلَ اللّٰهُ لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتّٰى يَأْتُوْا اللّٰهَ مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ وَ يَتَوَلَّوْا الْاِمَامَ الَّذِي اُمِرُوْا بِوَلَايَتِهِ وَ يَدْخُلُوْا فِى الْبَابِ الَّذِی فَتَحَهُ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ لَهُمْ)؛^۱

به خدا سوگند، اگر ابلیس پس از استکبار و عصیان که [در مورد سجدهی بر آدم (علیه السلام)] از خود نشان داد، تمام عمر دنیا را در حال سجده برای خدا بگذراند، نفعی به حالش نخواهد داشت و مقبول نزد خدا نخواهد بود تا همانگونه که خداوند دستور داده است در مقابل آدم سجده کند. همچنین این امت نافرمان راه گم کرده ی پس از پیامبرشان که امام منصوب از جانب خدا و رسولش را رها کرده [و تن به ولای دیگران داده اند] خداوند هیچ عملی را از آنها نمی پذیرد و هیچ حسنه ای را از آنها بالا نمی برد تا از همان راهی که خداوند دستور داده است به سوی او

بروند و اعتراف به ولایت امامی که خداوند تعیین نموده است، بنمایند و از همان دری که خدا و رسولش برای آنها گشوده‌اند داخل بشوند.

پس موضوع سرسپردگی و تسلیم محض بودن نسبت به غیر امام معصوم از پیر و مرشد و شیخ خانقاه و قطب و غیر ذلک بدعت است و عبادت طاغوت که اهل ایمان به حکم قرآن کریم باید از آن بپرهیزند. چنان که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾^۱

بشارت از آن کسانی است که از عبادت طاغوت دوری گزیدند و به سوی خدا باز گشتند.

کلمه‌ی **طاغوت** در اصل از ماده‌ی طغیان به معنای تعدی و تجاوز از حدّ است که بر هر متجاوز از حدّ و هر معبود باطل و هر مطاع خارج از مسیر شریعت حقّه‌ی تبیین شده‌ی از سوی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام اطلاق می‌شود.

خلاصه‌ی کلام آن که ما بعد از ایمان به خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که از راه فطرت به دست آورده‌ایم به حکم عقل و قرآن و تصریح پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم موظفیم تسلیم امامی بشویم که معصوم از خطا و منصوب از جانب خدا به وسیله‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و غیر از دوازده حجت معصوم که تمام خصوصیات و مشخصاتشان از طریق بیان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مبین و روشن شده است و اولشان امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و آخرشان امام حجة بن الحسن العسکری عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف می‌باشد، فرد و یا گروه دیگری در عالم اسلام به این عنوان (امام معصوم منصوب از جانب خدا) معرفی نشده

است و آن پیشوایان و راهنمایان پاک آسمانی نیز آنچه را که در وادی سیر و سلوک انسان و تقرب جستن او به مقام اَمْنَع و اقدس الهی لازم بوده است تحت عناوین مربوط به عقاید و اخلاق و عمل ضمن روایات مضبوطه‌ی بسیار فراوان بیان فرموده و کیفیت سلوک را به صورت احکام شریعت بیضاء از واجبات و محرمات و آداب و سنن تشریح کرده‌اند و در زمان غیبت دوازدهمین امام علیه السلام نیز راه به دست آوردن احکام خدا را رجوع به آقایان فقهای جامع الشرائط که حاملان لوای شریعت در زمان غیبت امام علیه السلام می‌باشند، ارائه فرموده‌اند. بنابراین ما در مقام تحصیل معارف دین و اخذ برنامه‌ی سیر و سلوک روحی به هیچ مرجع و مستمسکی جز فقهای جامع الشرائط فتوا که تبیین کنندگان مکتب معصوم اهل بیت رسالت علیهم السلام می‌باشند نیازی نداریم و اگر کسی را از پیش خود برگزینیم و تحت هر عنوانی از قبیل شیخ ارشاد و پیر طریقت و قطب زمان و غیر ذلک مقتدای خود دانسته و ریسمان تبعیت از او را به گردن بیفکنیم و به اصطلاح معروف سر بسپاریم به طور مسلم بدعت در دین گذارده‌ایم و در زمره‌ی "عَبْدَه‌ی طاغوت" و پیروان شیطان قرار گرفته‌ایم. حال چه بهتر که این حقیقت را از زبان پیشوایان معصوم خود علیهم السلام بشنویم.

خشم و خروش بزرگان دین از صوفیان مکار فریبکار

مرحوم محدث قمی - رحمه الله تعالی - در کتاب سفینه البحار نقل کرده از کتاب نفیس "حديقة الشیعه" که از تألیفات مرحوم عالم ربّانی محقق اردبیلی - قدس سره - است و آن بزرگوار به سند خود نقل کرده از محمد بن حسین بن ابی الخطاب که او می‌گوید:

در مدینه‌ی طیبه در مسجد النبی خدمت امام دهم امام هادی علیه السلام بودم، جمعی از یاران آن حضرت که در میانشان ابوهاشم جعفری بود و او مردی سخنور بود و در نزد امام علیه السلام منزلتی عظیم داشت وارد شدند. چندی نگذشت که گروهی از فرقه‌ی

صوفیه داخل مسجد شدند و در یک طرف دیگر مسجد حلقه‌وار نشستند و شروع به

ذکر تهلیل (لا اله الا الله) کردند. در این موقع امام علیه السلام به ما فرمود:

(لَا تَلْتَفِتُوا إِلَيَّ هَؤُلَاءِ الْخَدَّاعِينَ! فَإِنَّهُمْ خُلَفَاءُ الشَّيَاطِينِ وَ مُخَرَّبُوا قَوَاعِدِ الدِّينِ)؛

(يَتَزَهَّدُونَ لِرَاحَةِ الْأَجْسَامِ وَ يَتَهَجَّدُونَ لِتَصْيِيدِ الْأَنْعَامِ. يَتَجَوَّعُونَ عُمُرًا حَتَّى يُدَيِّخُوا لِلْإِيكَافِ حُمُرًا)؛

(لَا يُهَلِّلُونَ إِلَّا لِعُزُورِ النَّاسِ وَ لَا يُقَلِّلُونَ الْعِذَاءَ إِلَّا لِمَلَّةِ الْعِسَاسِ وَ اخْتِلَاسِ قَلْبِ الدُّفْنِاسِ)؛

(يَتَكَلَّمُونَ النَّاسَ بِأَمَلَائِهِمْ فِي الْحُبِّ وَ يَطْرَحُونَهُمْ بِإِذْلَائِهِمْ فِي النُّجْبِ)؛

(أَوْرَادُهُمُ الرِّقْصُ وَ التَّصَدِيَّةُ وَ أَذْكَارُهُمُ التَّرْتُّمُ وَ التَّغْنِيَّةُ فَلَا يَتَّبِعُهُمُ إِلَّا السُّفَهَاءُ وَ لَا يَعْتَقِدُ بِهِمْ إِلَّا الْحَمَقَاءُ)؛

(فَمَنْ ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ أَحَدٍ مِنْهُمْ حَيًّا أَوْ مَيِّتًا. فَكَأَنَّمَا ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ الشَّيْطَانِ وَ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَ مَنْ أَعَانَ أَحَدًا مِنْهُمْ، فَكَأَنَّمَا أَعَانَ يَزِيدَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ أَبَاسُفِيَانَ)؛

اعتنا به این گروه فریبکاران نکنید؛ اینان همکاران شیاطین و ویران کنندگان پایه‌های دینند.

زهد و وارستگی از خود نشان می‌دهند تا به تن آسایی برسند. شب به نماز برمی‌خیزند تا چهارپایان [عوام کالانعام] را به دام خود بیفکنند. یک عمر اظهار گرسنگی [و سیر از غذا نشدن] می‌نمایند تا خرابی را ران خود ساخته و پالان بر دوششان بگذارند.

ذکر "لا اله الا الله" نمی گویند مگر برای فریب دادن مردمان. از غذا و خوراک کم نمی کنند مگر برای پر کردن ظرف های بزرگ و ربودن دل های ساده دلان.

با مردم به نرمی و مهر آمیز سخن می گویند و با همین دلو نرم گویی [و اظهار حبّ ریایی] آن بی خبران را به قعر چاه و جُبّ [ضلال دائم] می افکنند.

اورادشان کف زدن است و رقصیدن. اذکارشان نغمه سرودن است و آواز خواندن و لذا پیروی از آنها نمی کنند مگر کم خردان و اعتقاد به آنها پیدا نمی کنند مگر ابلهان.

حال هر کس به زیارت و دیدار یکی از مرده و یا زنده ی آنها برود، مانند این است که به زیارت شیطان و بت پرستان رفته است. هر کس به نحوی یکی از آنها را یاری کند [اعمّ از کمک مادی یا ترویجی و تشویقی] مانند آن است که یزید و معاویه و ابوسفیان را یاری کرده است.

در این هنگام که امام علی (علیه السلام) به شدّت از آنها اظهار تنفر نمود، یکی از یاران امام با تعجّب پرسید: آیا اگرچه آن (فرد صوفی) اقرار و اعتراف به حقوق شما بنماید؟ راوی گوید: امام علی (علیه السلام) مانند شخصی خشمگین به او نگاه کرد و فرمود:

دَعَّ دَاعِنُكَ! مَنِ اعْتَرَفَ بِحُقُوقِنَا، لَمْ يَذْهَبْ فِي عُقُوبِنَا! أَمَا تَدْرِي أَنَّهُمْ أَحْسَ طَوَائِفِ الصُّوْفِيَّةِ؟ وَ الصُّوْفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخَالِفِينَا وَ طَرِيقَتُهُمْ مُغَايِرَةٌ لِّطَرِيقَتِنَا وَ إِنَّهُمْ إِلَّا نَصَارَى وَ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛
(أُولَئِكَ الَّذِينَ يَجْهَدُونَ فِي إطفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَتِمُّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ

الْكَافِرُونَ؛^۱

واگذار این سخن را! کسی که معترف به حقوق ما باشد به راهی که موجب اذیت و آزار ماست نمی‌رود! آیا نمی‌دانی [کسانی که در عین ادعای اعتراف به حق ما، به راه خلاف رضای ما می‌روند] پست‌ترین طوایف صوفیه‌اند؟ و صوفیه، همگی از مخالفین ما هستند! طریقه‌ی آنها مغایر با طریقه‌ی ماست و نیستند آنها مگر نصارا و مجوس این اَمت! و همانانند کسانی که با جدّ و جهد تمام برای خاموش ساختن نور خدا می‌کوشند و خداوند نور خود را به آخر می‌رساند اگر چه کافران نپسندند.

از پیامبر اکرم ﷺ منقول است:

(لَا يَقُومُ السَّاعَةُ عَلَى أُمَّتِي حَتَّى يَقُومَ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي إِسْمُهُمُ الصُّوفِيَّةُ لَيْسُوا مِنِّي وَانَّهُمْ يَخْلُقُونَ لِلذِّكْرِ وَيَرْفَعُونَ أَصْوَاتَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ عَلَى طَرِيقَتِي بَلْ هُمْ أَضَلُّ مِنَ الْكُفَّارِ وَهُمْ أَهْلُ النَّارِ...)^۲

پیش از قیامت گروهی از اَمت من بپاخیزند که اسمشان صوفیه است؛ از من نیستند. آنها حلقه‌ی ذکر تشکیل می‌دهند و صداها‌ی خود را بلند می‌کنند. آنها می‌پندارند که بر طریقه‌ی من می‌باشند [نه چنین است] بلکه آنها گمراهِتر از کفارند و آنها اهل آتشند...

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به آن حضرت عرضه داشت: در این ایّام دسته‌ای پیدا شده‌اند که صوفیه نامیده می‌شوند؛ درباره‌ی آنها چه می‌فرماید: امام علیه السلام فرمود:

۱- سفینة البحار، جلد ۲، ماده‌ی صوف، صفحه‌ی ۵۸.

۲- همان.

(إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا. فَمَنْ مَالِ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ يُحْشَرُ مَعَهُمْ وَ سَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَدْعُونَ حُبَّنَا وَ يَمِيلُونَ إِلَيْهِمْ وَ يَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ وَ يُلَقَّبُونَ أَنْفُسَهُمْ بِلِقَابِهِمْ وَ يُؤَوَّلُونَ أَقْوَالَهُمْ)؛
 (أَلَا فَمَنْ مَالِ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا وَ إِنَّا مِنْهُ بِرَاءٌ وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ رَدَّ عَلَيْهِمْ كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ)؛^۱

بی تردید، آنها دشمنان ما هستند و هر کس به آنها تمایل پیدا کند، از آنها محسوب می شود و با آنها محشور می گردد و در آینده ی نزدیک کسانی خواهند آمد که در عین این که ادّعی محبّت ما می کنند، تمایل به آنها می ورزند و خود را [در زّی و قیافه و آداب و عادات] شبیه آنها می سازند و لقب های مخصوص به آنها را بر خود می گذارند و سخنان [ضلال انگیز] آنها را [به منظور فریب دادن ساده دلان] تأویل و توجیه می نمایند.
 حال آگاه شوید: هر کس به آنها تمایل و گرایشی داشته باشد از ما نیست و ما از او بیزاریم و هر کس در مقام ردّ و انکار مسلک آنها برآید [از حیث اجر و پاداش در نزد خدا] مانند کسی خواهد بود که همراه رسول خدا ﷺ با کفار جنگیده است.

تذکر به صوفیان مخالف اهل بیت اطهار علیهم السلام

روایات و احادیث مربوط به قدح و ذمّ صوفیه هر چند در کتب و مدارک معتبر متعدّد - از شیعه و سنی - آمده است، ولی مرحوم محقّق اردبیلی - رضوان الله علیه

۱- سفینه البحار، جلد ۲، ماده ی صوف، صفحه ی ۵۷.

* قدح: مذقت.

- که از شخصیت‌های علمی نامدار در میان علما و فقهای شیعه و از نظر زهد و ورع و تقوا زبانزد خاص و عام است در کتاب "حدیقة الشیعه" با نقل احادیث بسیار روشن، تار و پود مسلک تصوّف را به هم ریخته و انحرافی بودن آن را آفتابی نموده و حقّاً یکی از موانع پیشرفت تصوّف در میان امامیه شده است و به همین جهت طرفداران تصوّف که سبیلی سخت از این کتاب خورده‌اند، از طرفی نمی‌توانند در عظمت شخصیت علمی و پارسایی مرحوم اردبیلی که در میان خواص و عوام شیعه قابل تردید نیست، خدشه‌ای وارد ساخته و احادیثی را که آن بزرگمرد علم و تقوا نقل کرده است زیر سؤال ببرند و از اعتبار بیندازند و از طرفی هم به سبب این احادیث قاطع و گویا خود را شکست خورده و آبرو از دست داده می‌بینند، ناگزیر به دست و پا افتاده برای یافتن راه فرار از این تنگنا گاه می‌گویند این روایات در مذمت صوفیه‌ی اهل تسنّن وارد شده است و به ما که شیعه و دوستدار اهل بیت رسول ﷺ می‌باشیم مربوط نیست. و گاه ادّعا می‌کنند که کتاب **حدیقة الشیعه** اصلاً مجعول و ساختگی بوده و هیچ ارتباطی به مرحوم محقّق اردبیلی ندارد و نسبتش به آن مرد بزرگ دروغ است و بی‌اساس. ولی یاللاسف که این دست و پا زدن‌ها بی‌فایده و جز یک حرکت مذبحانه‌ای بیش نمی‌باشد. زیرا در بسیاری از آن روایات تصریح شده که اگر دوستداران ائمّه‌ی هدی ﷺ به فرقه‌ی صوفیه تمایلی پیدا کنند، آن بزرگواران از آنها بیزار خواهند بود. چنان که در همین روایت منقول از امام هادی ﷺ خواندیم که پس از آن که امام ﷺ مذمت شدید از جمعیت صوفیه کردند، یکی از حضار عرضه داشت: آیا اگر چه آن صوفی معترف به حقّ شما باشد و امام مانند شخص خصم‌گین نگاهی به آن شخص کرد و فرمود: واگذار این گفتار را! کسی که معترف به حقّ ما باشد در مقام آزدن ما بر نمی‌آید. تا آنجا که فرمود:

(وَ الصُّوفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخَالِفِينَ وَ طَرِيقَتُهُمْ مُغَايِرَةٌ لَطَرِيقَتِنَا)؛

صوفیه تمامشان از مخالفین ما هستند و راه آنها از راه ما جداست.

و اما کتاب "حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ" و صَحَّتِ استناد آن به مرحوم محقق اردبیلی مطلبی است که باید دانشمندان متخصص و ارباب تحقیق در زمینه‌ی کتاب‌شناسی در آن نظر بدهند و خوشبختانه در این باب، بزرگان از علمای برجسته‌ی شیعه که صاحب تألیفات بسیار بوده و عمری سر و کارشان با کتب دانشمندان شیعه و تشخیص صَحَّتِ و سقمِ استناد کتاب‌ها به صاحبانشان بوده است تصریح کرده‌اند که کتاب بسیار نفیس "حَدِيقَةُ الشَّيْعَةِ" از تألیفات گرانقدر مرحوم محقق مقدس آخوند ملا احمد اردبیلی (قدس سره) می‌باشد. خواستاران اطلاع از اسامی آن بزرگان به کتاب "سَفِينَةُ الْبَحَارِ" مرحوم محدث قومی (رض)، جلد ۲، ماده‌ی صوف، صفحه‌ی ۵۸ رجوع فرمایند.

و سوسه‌ی ابلیس از راه عشق و کشف و شهود!

یکی از دام‌های بزرگ ارباب تصوّف برای صید افراد ناپخته و ساده‌دل، طرح مسأله‌ی عشق از یک سو و سخن از اسرار نهان از دیگر سو می‌باشد. آری، آن طراحان نقشه‌ی اضلال از یک طرف مسأله‌ی عشق را به میان آورده و آن را حاکم و سلطان مُطاع در کشور جان و طایر بلند پرواز در اوج آسمان معارف و کشف و شهود ارائه می‌نمایند و عقل را یک پای چوبین بی‌تمکین در این وادی، و علم را هم حجاب اکبر و پرده‌ای ضخیم افتاده مقابل چشم دل می‌انگارند و از طرف دیگر معارف اصیل دین را به عنوان یک سلسله اسرار ناگفته و ناشنیده‌ی مکتوم از درک و فهم پویندگان راه عقل و علم و تنها کشف شده‌ی برای تیز پروازان آسمان عشق معرفی می‌کنند که نه زبان، یارای گفتن آن را دارد و نه گوش، طاقت شنیدنش را! بلکه جَذَبه‌ای از جَذَبَاتِ ربّانی باید تا نفس افتاده‌ی در وادی ریاضات عاشقانه را به سر منزل مقصود و

وصال معشوق برساند. تازه، آنانی همه که رسیدند و دیدند باید مُهر سکوت بر لب زده و دم نزنند. چه آن که:

هر که را اسرار حق آموختند مُهر کردند و دهانش دوختند



تا نگردي آشنا زين پرده بويي نشنوي

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
راستی که چه برنامه‌ی شیرین و دلچسبی! نه رنج تحصیل علم و درس و بحث
می‌خواهد و نه زحمت اقامه‌ی برهان و استدلال عقلی و نقلی می‌طلبد! تنها به گوشه‌ای
خزیدن و سر در گریبان خود کشیدن و برای تصفیه‌ی قلب و زدودن زنگار از
صفحه‌ی دل به ریاضات نفسیه‌ی مجعوله‌ی مرشد و اقطاب پرداختن و سرانجام با بال
و پر عشق به سوی حضرت معشوق پر کشیدن و آنچه اندر وهم ناید آن شدن!
با عاقلان بگوی که ارباب ذوق را

عشق است رهنما نه اندیشه رهبر است
و البته روشن است که عرضه کردن اینگونه برنامه‌های - به اصطلاح - سیر و
سلوک روحی که با ذوق و احساس سر و کار دارد و انگشت روی دکمه‌ی بسیار
حساس غریزه‌ی عشق و شور آدمی می‌گذارد... آن غریزه‌ای که در میان تمام غرایز
انسان از جدّت و شدّت خاصی برخوردار است و کانونی است که جرّقه‌های آن در
طول تاریخ بشر، شعله‌ها افکنده و آتش به خرمن هستی انسان‌ها زده و داستان‌های
سرشار از سوز و گدازها و شور و نواها و سعادت‌ها و شقاوت‌ها به وجود آورده است.
آری، عرضه کردن برنامه‌ای که هدف اصلی آن تحریک این غریزه و تشدید
آن کانون است، طبیعی است که در روح و روان بسیاری از ساده‌دلان به‌ویژه تیپ

حساس جوان تأثیر فوق العاده عجیبی می گذارد و - به گفته‌ی دانشمندی - همچون نغمات دلکش موسیقی به طبعشان خوشایند و دلپذیر می آید و به خصوص آن که غالباً با اشعار و غزلیات مشتمل بر الفاظ عشق و عاشق و معشوق و فراق و وصال یار، توأم می گردد و آن شیفتگان حیرت زده را با وعده‌ی دیدار یار و حصول مکاشفات و نیل به اسرار نهانی - که تا نروى نبینی و تا نخوری ندانی - داغشان می سازد و با شور و هیجانی غریب به دنبال خود می کشاند و هر دم به گوش آن شوریدگان می خواند که گروه ممتاز خداشناس عارف شما هستید و دیگران مشتی جامد و بی روح و قشری بی مغزند که توانایی بال و پر زدن با شما در فضای ملکوت اعلاندارند. آنگونه که گفته اند:

عشق از اوّل چرا خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود
آزمودم عقل دوراندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را



مدّعی خواست که آید به تماشاگه راز

دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد
آری وقتی بنا شد در محفلی که نشستگان آن نوعاً مردان و زنان جوانی هستند که آتش سوزان شهوت در وجودشان ملتهب است، اشعار و غزلیاتی خوانده شود که سراسر مضمونش سخن از می و معشوق و مستی و چشم و ابروی یار و لب و رخسار دلدار است و ناله‌ی فراق و آرزوی وصال! البتّه مسلّم است که این اشعار با این مضامین آن هم توأم با نغمه‌های خوش و آوازه‌های دلنشین و آهنگ‌های شورانگیز طبیعی است که آتش زیر خاکستر هوس ها را شعله‌ور می سازد و حالت وجد و نشاطی شبیه به سکر و مستی در شنوندگان ایجاد می کند تا آنجا که تدریجاً کار به رقص و پایکوبی و صیحه و شهقه و ما بعد آن می رسد! فَظُنَّ خَيْرًا وَلَا تَسْأَلْ عَنِ الْخَبَرِ.

آنگاه حضرات، این حالت شهوانی را به حساب جذبه‌ی ربّانی و شوق الهی می‌گذارند و خلق الله را به ضلالت و گمراهی دائم می‌کشانند.

اعاذنا الله من شرّ الوسواس الخنّاس الّذي يوسوس في صدور
النّاس من الجنّة والنّاس؛

اطّلاع از باطن افراد از چه راهی؟

و یکی از دام‌های خطرناک این جماعت صوفیه، خبر دادن از گذشته و آینده از مافی الضمیر اشخاص و پرداختن به امور خارق‌العاده است که موجب فریب و انحراف بسیار شده و می‌شود. مطلبی که باید به آن توجّه داشت، این است که آن بصیرت و روشندلی که قرآن می‌گوید از تقویّ پیدا می‌شود، غیر از بعضی اطلاعات نهانی است که بعضی اشخاص پیدا می‌کنند و از گذشته و آینده و از مافی الضمیر انسان خبر می‌دهند. نباید گول اینها را بخوریم. اینها از تقویّ به‌وجود نیامده است.

بعضی هستند که از راه نامشروع، ریاضت‌ها می‌کشند تا چنان می‌شوند که یک نوع آگاهی پیدا می‌کنند و از آینده خبر می‌دهند. گاهی هم از گذشته یا از گم شده خبر می‌دهند. آنچه را در فکر شما می‌گذرد، می‌گویند و گاهی هم درست می‌گویند. ولی گول اینها را نخورید. خیال نکنید هر که به این درجه از آگاهی رسید، مقرب نزد خداست و انسان می‌تواند خود را به او بسپارد و حتّی حقیقت دین را هم در او جستجو کند.

برخی خیال می‌کنند اینها آدم‌های وارسته‌ای هستند و می‌شود دنبالشان رفت و می‌گویند برویم حتّی حقایق دین و قرآنمان را از او بیاموزیم. این اشتباه بسیار بزرگی است. افرادی هستند که کم ظرفیتند. کوچکترین مطلبی را که نشانشان می‌دهند، ادّعای طاووسی می‌کنند. عده‌ای بی‌خبر و ساده‌لوح هم دنبالشان را می‌گیرند و به

مفسد و انحرافات عمیق می‌افتند. آن روشندلی که از طریق **تقوی** پیش می‌آید، از سنخ الهی است و این نوعی از القائات شیطانی است. تشخیص آن بسیار مشکل است.

مبادا فریفته‌ی این مکاران شویم؟

قصّه‌ای را از صاحب کتاب "قصص العلماء" نقل می‌کنند که ایشان گفته است: عمومی من ملاّ عبدالمطلب می‌گفت: من وقتی به مشهد رفتم، مدّتی آنجا ماندم و مجاور بودم. به من گفتند: اینجا درویشی هست که امور خارق‌العاده از او صادر می‌شود و از ما فی‌الضمیر اشخاص و از گذشته و آینده خبر می‌دهد. طّی الارض دارد. در یک لحظه خود را به هر نقطه‌ای که می‌خواهد می‌رساند. من گفتم: دلّهم می‌خواهد او را ببینم. سعی فراوان کردم تا او را دیدم و با او رفیق و مأنوس شدم. بعد از مدّتی یک روز به او گفتم: حالا که ما رفیق شدیم من حقّی به گردن تو پیدا کردم، می‌خواهم رموز آن چیزهایی را که می‌دانی به من یاد بدهی. مثلاً تو طّی الارض داری، می‌خواهم به من یاد بدهی که در یک لحظه خودم را مثلاً به کربلا یا مکه برسانم. او گفت: تو قابل نیستی. مدّتی اصرار کردم تا عاقبت گفت: حال که اصرار می‌کنی، من به دو شرط به تو یاد می‌دهم. اوّل اینکه این مردی را که اینجا خوابیده (و اشاره کرد به مرقد مطهر امام رضا علیه السلام) امام ندانی و منکر شوی و اعتقاد به امامتش نداشته باشی. این را که گفت، من وحشت کردم. یعنی چه؟ اعتقاد به امامت با جان من برابری می‌کند. اساس و روح دین من اعتقاد به امامت است. به فکر فرو رفتم. بعد گفتم: شرط دوّم چه؟ گفت: شرط دوّم اینکه یک هفته هم نماز نخوانی. پیش خود گفتم: یعنی چه؟ الصّلوّة عمود الدّین؛ نماز نباشد، اصلاً دین نیست. این دو شرط سنگین را به من پیشنهاد کرد. بعد من با خودم فکر کردم که اعتقاد به امامت امر قلبی است. به او می‌گویم، معتقد نیستم و در دل معتقدم، اعتقاد از بین نمی‌رود. نمازم را هم در خلوت می‌خوانم، او که همیشه نزد من نیست. به او می‌گویم،

نخواندم. به او گفتم: بسیار خوب هر دو شرط را قبول کردم. او رفت و وقت نماز رسید. من وضو گرفتم و در خلوت به نماز ایستادم. تا به نماز ایستادم، ناگهان آقای درویش در مقابل من پیدا شد؛ با اینکه درها بسته بود. با تندی به من گفتم: نگفتم تو قابل نیستی؟ این را گفت و ناپدید شد و دیگر او را ندیدم. دیدم عجیب است. این آدم از در بسته وارد شده و از ما فی الضمیر من هم خبر دارد. در حالی که ایمان و اعتقادی ندارد و نماز هم نمی‌خواند و اصلاً بی‌دین است!!

این گونه افراد هستند که از راه شرعی به این مقام نرسیده‌اند. از راه تقوی نیست. خداوند بنایش بر این است که اجر کسی را ضایع نمی‌کند. کسانی که زحمت‌ها و ریاضت‌ها کشیده‌اند، اگر چه برای رسیدن به منافع مادی باشد، در دنیا چیزی به آنها می‌دهد. اما آخرت را ندارند.

﴿...فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ﴾^۱

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا﴾^۲

آن‌هایی که برای نقدینه‌ی دنیا زحمت کشیده‌اند، خدا به آن‌ها در این دنیا چیزی می‌دهد و همچنین فرموده:

﴿...أَنْتَى لَا أُضِيعَ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ...﴾^۳

۱- سوره بقره، آیه ۲۰۰.

۲- سوره اسراء، آیه ۱۸.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

...من هیچ عملی از هیچ مرد و زنی را بی مزد نمی گذارم...

حتّیّ به شیطان هم داده است، چون شیطان زیاد زحمت کشیده بود. شش هزار سال به حسب ظاهر بندگی و عبادت کرده بود ولی در واقع عبادت نبود؛ شیطان، کافر بود. ولی خدا برای همین عبادت شش هزار ساله‌ی ظاهریش به او مهلت داده که در دنیا زنده بماند. ولی در آخرت بهره‌ای ندارد. افراد این چنینی هم از این قبیلند.

نمونه‌ای دیگر از خودنمایی صوفیان!

این قصّه را هم یکی از آقایان علما از مرحوم "ضیاء الحق حکیمی" نقل کرده که او نوه‌ی مرحوم "حاج ملاهادی سبزواری" حکیم معروف بوده و او از پدرش مرحوم "آقا عبدالقیّوم" نقل می‌کند که:

روزی نزد پدرم حکیم سبزواری درس می‌خواندم. در زدند و عبدالرحمان خادم خانه آمد و گفت: درویشی بیرون در است، می‌گوید: من روغن منداب احتیاج دارم، به من بدهید. پدرم گفت: برو ببین اگر هست به او بده. گفت: آقا نداریم، تمام شده، شیشه‌ها را شسته‌ایم، آماده کرده‌ایم که ببرند پُرکنند. فرمود: پس به او بگو نداریم. خادم گفت: به او گفتم نداریم اما او می‌گوید، در گوشه‌ی زیرزمینتان بالای طاقچه یک شیشه‌ی پر به قدر یک چارک روغن منداب هست، همان برای من بس است. فرمود: برو ببین اگر هست به او بده، معطلش نکن. او رفت و آمد، گفت: آقا خیلی عجیب است! من همه‌ی شیشه‌ها را شسته بودم، هیچ توجّه نداشتم که یک شیشه روغن در آن گوشه‌ی زیرزمین هست. او از موجودی زیرزمین ما خبر می‌دهد. فرمود: برو شیشه‌ی روغن را به او بده، در را ببند. آقا عبدالقیّوم می‌گوید: من از این نحوه‌ی گفتار پدرم تعجّب کردم و پیش خودم گفتم، این آدم دیدنی است، کسی را که از داخل زندگی ما خبر می‌دهد، باید دید! پدرم چرا این قدر به او بی‌اعتنایی کرد و می‌گوید: برو در را ببند؟! در این فکر بودم

که پدرم فهمید. گفت: پسر جان! درست را بخوان، اینها قابل دیدن نیستند. این آدم که زحمت‌ها کشیده، یک چارک روغن در گوشه‌ی زیرزمین ما کشف کرده و حالا آمده نمایش بدهد و خودی بنمایاند و به ما بفهماند که من نیروی خرق عادت دارم، این قابل دیدن نیست، ولش کن، درس بخوان که انسائیت در این است.

خَلِيلِي قُطَاعُ الْفِيَا فِي إِلَيَّ الْحِمَى كَثِيرٌ وَإِنَّ الْوَاصِلِينَ قَلِيلٌ؛

ای دوستان من! رهروان راه به سوی سعادت بسیارند اما آنها که رسیده‌اند، اندکند.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست

مراقب مدعیان کاذب باشیم!

به این روایت جالب از حضرت امام باقر علیه السلام توجه فرمایید:

يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ يَتَّقَوْنَ وَ
يَتَسَكُّونَ حَدَثَاءَ سُفَهَاءٍ لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيًا عَنْ
مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ يَطْلُبُونَ لَأَنْفُسِهِمُ الرُّحَصَ وَالْمَعَاذِيرَ
يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَفَسَادَ عَمَلِهِمْ يُقْبِلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ
وَمَا لَا يَكْمُلُهُمْ فِي نَفْسٍ وَلَا مَالٍ وَلَا لَوْ أَضَرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا
يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْمَى الْفَرَائِضِ وَ
أَشْرَفَهَا؛^۱

در آینده‌ی زمان، گروهی خواهند بود که پیروی می‌کنند از افراد
ریاکاری که آگاهی از علوم قرآنی و اهل عبادت بودن را به خود

می‌بندند در حالی که تازه به دوران رسیده‌های نادانی هستند[هر چند درس خوانده و صاحب مدارک معتبر علمی هم باشند؛ اما نسبت به حقایق و معارف دین ناآگاهند!] اینان نه امر به معروفی را واجب و نه نهی از منکری را لازم می‌دانند مگر آنجا که از هرگونه ضرری در امان باشند از این رو[برای فرار از امر به معروف و نهی از منکر] دنبال چاره‌جویی و عذرتراشی می‌گردند. پیوسته در جستجوی لغزش‌های علما و بدی‌های اعمال آنان می‌باشند؛ به نماز و روزه و اعمالی که آسیبی به مال و جانسان نرساند رو می‌آورند! ولی اگر نماز آسیبی به مال و جانسان برساند آن را هم رها می‌کنند!! همانگونه که برترین واجبات و شریف‌ترین آنها[امر به معروف و نهی از منکر] را رها کرده‌اند.

متأسفانه ما در محیط کنونی خود، مدعیان کاذب، بسیار داریم! عده‌ای که مغرور اطلاعات خود در رشته‌های مختلف علمی شده‌اند! در مسائل مربوط به معارف دینی و قرآنی نیز خود را صاحب نظر پنداشته و بدون داشتن اهلیت، در آن مسائل اظهار نظر می‌کنند و با القای سخنان و نوشتن مقالاتی افراد ناپخته‌ای را به گمراهی می‌افکنند. در یک جمله‌ی نورانی از حضرت امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

(الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةً السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا)؛^۱

آن کس که بدون داشتن آگاهی و بصیرت، دست به انجام کاری بزند در واقع او مانند کسی است که از راه به سوی مقصد دور افتاده [و در

بیراهه جلو می‌رود و طبیعی است که [چنین کسی هر چه با شتاب پیش
برود، از مقصد دورتر می‌شود.

گروه دیگری نیز هستند که به زعم خود، در وادی عرفان و سیر و سلوک روحی
افتاده‌اند و احیاناً ادّعی کشف و کرامات هم نموده؛ و ساده‌دلانی از مردان و زنان را
جذب خود می‌نمایند. خبر از مافی الضمیر اشخاص و حالات گذشته‌ی آنها می‌دهند
و نشان از گمشده‌ها ارائه می‌کنند و... باید دانست که هیچکدام از این کارها فرضاً
واقعیت هم داشته باشد دلیل بر مقرّبت انسان در نزد خدا نمی‌باشد و از اولیاءالله به
حساب نمی‌آید! ممکن است افراد بی‌دین بی‌ایمانی هم در اثر اقدام به ریاضت‌های
نامشروع، به برخی از این حالات نفسانی رسیده باشند؛ دنبال این گونه افراد
افتادن، ترویج باطل است و شرعاً جایز نیست!!

البته ما منکر مقامات عالی‌ی اولیای واقعی که مکاشفاتی دارند و صاحب
کراماتی هستند نمی‌باشیم. آنها از مسیر تقوی و اطاعت امر خدا حرکت کرده به مقام
قرب الهی رسیده‌اند و قهراً صاحب کشف و کراماتی هم می‌باشند. اما آنها نه به
انگیزه‌ی رسیدن به این حالات در مسیر تقوی افتاده‌اند و نه پس از رسیدن به آن
حالات از خود چیزی بروز می‌دهند و دگانی باز کرده و مشتریانی دور خود جمع
می‌کنند. آنها حسابشان جدا از حساب شیادان گمراه و گمراه کننده است. این گروه و
گروه قبلی به فرموده‌ی امام باقر علیه السلام:

(حُدَّثَاءُ سُفَهَاءُ)؛

تازه به دوران رسیده‌های نابخردی هستند که:

(يَتَفَرَّوْنَ وَ يَتَسَكَّنُونَ)؛

آگاهی از علوم قرآنی و اهل عبادت بودن را به خود بسته‌اند؛ در حالی که نه

آگاه از معارف قرآنی هستند و نه اهل عبادت و بندگی می باشند!

نروید به راهی که ترس گم شدن دارید

سخن را در این باب با نقل یک جمله ی نورانی از حضرت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پایان می بریم که ضمن وصیتشان به فرزند گرامی شان حضرت امام مجتبی علیه السلام فرموده اند تا راهگشای پیروانشان باشد:

(وَأَمْسِكْ عَنْ طَرِيقٍ إِذَا خَفَتْ ضَلَالَتُهُ فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ حَيْرَةٍ
الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ)؛^۱

از [رفتن به] راهی که از ضلالت و گمراهی آن بترسی خودداری کن؛
زیرا خودداری کردن [از اقدام به هر کار] در حال حیرت [و احتمال]
گمراهی، بهتر از احتمال و ورود به کارهای هول انگیز است.

و مجدداً هشدار پر بار امام صادق علیه السلام را یاد آور می شویم که فرمود:

(إِيَّاكَ وَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ)؛^۲

بر حذر باش از این که فردی جز حجت [معصوم] را پیشوا و مقتدای
[مطلق] خویش برگزینی و او را در تمام آنچه که [بدون استناد به معصوم]
از رأی خود [می گوید تصدیقش کنی].

حال ای برادران و خواهران جوان! سخت مواظب خود باشید، درد و بلا یکی دو
تا و صد تا نیست، گرفتاری ها فراوان و دام و کمند شیطان اغواگر گوناگون است.
قیافه های مکار خداع از هر سو برای به دام انداختن ما دست به کار گشته اند. صراط

۱- نهج البلاغه ی فیض الاسلام، نامه ی ۳۱، قسمت دوم.

۲- معانی الاخبار، صفحه ی ۱۶۹ و بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ی ۸۳، قسمت آخر حدیث ۵ و المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ی ۱۳۰.

مستقیم حق:

(أَذُقْ مِنَ الشَّعْرِ وَ أَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ)؛

از موباریک تر و از شمشیر تیز تر است.

و لذا ما با توسّل به ذیل عنایت حضرت ولیّ زمان امام حجّة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف دست تضرّع به درگاه خداوند قریب مجیب بر می داریم و عاجزانه از مقام اقدس حضرت باری - عزّ و علا - می خواهیم که عنایتی فرماید و توفیقی دهد تا گوهر گرانقدر ایمان را از این گذرگاه پر آشوب دنیا به سلامت عبور داده و از دستبرد دزدان و راهزنان طرّار عیّار مصون و محفوظش نگه داریم و به سر منزل مقصود که هنگام لقای حضرت ربّ است برسانیم. الهنا آمین یا ربّ العالمین

تقرّب به خدا جز با توسّل میسر نیست

و این ندای بلند و باصراحت قرآن است که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...﴾^۱

ای باورداران خدا و روز جزا، از خدا پروا داشته باشید و برای حرکت به سوی او وسیله یابی کنید...

دست به دامن وسیله، در مسیر خداجویی پیش بروید، هر که هستید، ابوسعید هستید، بوعلی سینا هستید و... هر که هستید با وسیله به سوی من بیایید. شما را بی وسیله به خودم راه نمی دهم. مولا امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

(أَنَا الْوَسِيلَةُ)؛^۲

۱- سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.

۲- تفسیر المیزان، جلد ۵، صفحه ی ۳۶۲ و تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ی ۴۶۹.

و سیله من هستم.

برای رفتن به سوی خدا، دست به دامن من بزنید. سیل برکات هستی از مبدأ
فیاض ابتدا به قلّه‌ی کوه وجود من می‌ریزد و آنگاه از دامن من سرازیر می‌شود و به
سایر کائنات می‌رسد.

﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾؛

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن

ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

خضر این راه و تنها پناهگاه عالم انسان، علی علیه السلام و یازده فرزند معصوم

اول علیهم السلام است. در زیارت جامعه می‌خوانیم:

(فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَ

هُدَى مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ)؛

عبادت از مسیر آنها باید انجام شود، علم و حکمت و عرفان هر چه که هست با
رهبری و هدایت آنها باید تحقق یابد. آن کس که مس وجود خودش را به کیمیای
ولایت آنها رساند، تبدیل به طلا و برلیان شد. هر کس که شاخه‌ی عقل و ایمان
خودش را به آن ریشه‌های اصلی عالم پیوند زد، درختی بارور گشت و سراسر، علم و
حکمت و عرفان شد.

(ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ)؛

هر که از شما کناره گرفت [و ادّعی استقلال و انانیت کرد گرفتار یوغ

استعمار و استحمار شیطان و] گمراه شد.

عکس العمل هدایت‌گرانه‌ی امام عسکری علیه السلام

اسحاق بن یعقوب کندی - فیلسوف معروف عرب - به فکرش رسید که قرآن

تناقضاتی دارد و در مقام برآمد کتابی در این باب بنویسد. یکی از شاگردان او خدمت امام عسکری علیه السلام رسید. امام علیه السلام به او فرمود:

(أَمَّا فَيْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ يَزِدُّكُمْ أَسْتَاذَكُمْ الْكِنْدِي عَمَّا أَخَذَ فِيهِ مِنْ تَشَاغُلِهِ بِالْقُرْآن)؛

آیا در میان شما یک مرد رشیدی پیدا نمی شود که جلوی استادان کندی را بگیرد و او را از این کار باز بدارد و به او بفهماند:

ای مگس عرصه ی سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

عرض کرد آقا او استاد ماست، ما جرأت اعتراض به استاد را در خود نمی بینیم. امام علیه السلام فرمود: من جمله ای یادت می دهم به او بگو. وقتی به وطن رسیدی پیش او برو و خود را همفکر و هم عقیده ی او نشان بده و اعتمادش را به خود جلب کن. درست که مورد اعتمادش قرار گرفتی، یک روز از باب سؤال و حلّ مشکل و نه به عنوان اعتراض به او بگو من اشکالی به نظرم رسیده که از حلّش عاجزم و آن این است که اگر گوینده ی قرآن به تو بگوید آیات قرآن، متشابهاً دو پهلوی و چند پهلوی دارد و آنچه که تو از این آیه و آن آیه فهمیده ای آن نبوده که من اراده کرده ام و اگر این طور باشد، نتیجه این می شود که تناقضات در فهم شما پیدا شده نه در خود قرآن. اشکال به فهمیده های شما وارد می شود نه به مقاصد قرآن. اگر گوینده ی قرآن این طور بگوید، جوابش چیست؟ این را به او بگو. او دانشمند مُنصِفی است، حق را که بشنود، تسلیم می شود.

او هم آمد و بعد از مقدّماتی که جلب اعتماد استاد کرد گفت: اشکال من این است و مدّت ها است که از حلّش عاجز شده ام. او وقتی این سخن را شنید، تأملی کرد

و سر به پایین انداخت و مدّتی فکر کرد و دید حرف درستی است. سر بلند کرد و خیره به صورت او نگاه کرد و گفت: دوباره این را که گفתי تکرار کن. باز استاد تأمل کرد و گفت: درست است. از کجا این که من فهمیده‌ام مراد قرآن همین باشد شاید گوینده‌ی قرآن مطلبی از این آیه‌ی قرآن مرادش باشد که به فکر من راه نیافته است. در این صورت تناقض در فهمیده‌های من خواهد بود، نه در مقاصد قرآن؛ بنابراین من با چه جرأتی کتاب در تناقض قرآن بنویسم؟ بعد گفت حالا بگو این حرف را از که گرفته‌ای؟ گفت: خودم به فکرم رسیده و مدّت‌ها برایم مشکل بود و جرأت اظهار آن نمی‌کردم. گفت: نه، این حرف مال تو نیست. افق این فکر خیلی بالاتر از افق افکار شماهاست؛ بگو از کجا گرفته‌ای؟

گفت: واقعش این است که خدمت امام عسکری علیه السلام رسیدم، ایشان این را به من یاد دادند که به شما عرض کنم. گفت: فهمیدم، آنها خاندان وحی‌اند، قرآن در خانه‌ی آنها نازل شده است. تنها آنها می‌فهمند مقصود واقعی قرآن چیست نه امثال من. فوراً برخاست آتش آورد و تمام نوشته‌های خود را که در این زمینه بود سوزاند و گفت:

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾^۱

...خدا می‌داند رسالت خود را در کجا قرار دهد...

(إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ)؛

تنها کسانی که مخاطب به خطابات قرآنند، می‌دانند مقصد و مقصود قرآن چیست.^۲

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- سرمایه‌ی سخن، جلد ۳، صفحه‌ی ۱۰۳ و سفینه‌ی البحار، جلد ۱، صفحه‌ی ۶۰۶ (سحق).

بدون امام‌شناسی راه به جایی نمی‌بریم

(أَهْلُ الْبَيْتِ أَدْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ)؛^۱

صاحبخانه بهتر می‌داند در خانه‌اش چیست.

اجنبی سرزده وارد شده را چه، که خبر از محتویات خانه بدهد. آری، همین اجنبی‌های سرزده وارد شده بودند که امت اسلام را به خاک سیاه نشانده‌اند. علی‌علیه زبان‌گویای قرآن را عقب زدند و کعب‌الاحبارها را مفسر قرآن معرفی کردند. امام صادق (علیه السلام) را منزوی کردند و ابوحنیفه را قاضی القضاات خود قرار دادند و باب توجیه به روی قرآن گشودند. فلاسفه چیزی گفتند و عرفا مطالب شاخدار را در قالب الفاظ دلنشین و فریبنده و گولزن به زعم خودشان از آیات قرآن بیرون کشیدند و به خورد مردم نادان دادند. مقاصد شوم سیاسی، لباس دین به خود پوشید و رنگ قرآن به خود گرفت. نصاری و یهود، افکار شیطانی خودشان را در لباس قرآن به پیروان قرآن عرضه کردند و به حکم قرآن، نگهبانان قرآن را کشتند. در واقع با تیشه‌ی خود قرآن ریشه‌ی قرآن را زدند و لذا امام عسکری (علیه السلام) به اسحاق نیشابوری فرمود:

(فَاعْلَمُ يَقِيناً يَا إِسْحَاقُ أَنَّهُ...؛)

به یقین بدان ای اسحاق، تا در این دنیا امام را نشناسی، در آن سراناینا محشور می‌شوی، ما می‌خواهیم امام را بشناسیم به آن کیفیت که عرض شد. شناخت امام سه مرحله دارد، اگر توانستیم بشناسیم، امیدواریم فردا بینا محشور شویم و به لقاء الله برسیم و گرنه امام فرمود:

(مَنْ خَرَجَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا)؛^۱

صَلَّى الله عليك يا مولانا يا ابا عبد الله
صَلَّى الله عليك و على الارواح التي حلت بفنائك

پروردگارا!

به حرمت امام عسکری علیه السلام در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل بفرما.

حسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت فرما.

نور معرفت امام بر قلب‌های ما بتابان.

گناهان ما را بیامرز.

والسَّلام علیکم و رحمة الله و بركاته^۲